

مشروطیت، آزادی خواهی و ستیز با استبداد در اندیشهٔ دهخدا

رضا افسرده، دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

حامد عامری گلستانی، استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران (نویسندهٔ مسئول).

لنا عبدالخانی، استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.
حامد محقق‌نیا، استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

چکیده

دهخدا، یکی از تأثیرگذارترین نخبگان سیاسی ادبی ایران در روزگار مشروطیت است. او، با قلمی توانمند و نگاهی نافذ، در طول سالیان دراز، به مهم‌ترین مسائل سیاسی ایران روزگار مشروطه پرداخته بود. در میان اهل ادب و فرهنگ، شاید، کمتر کسی به اندازهٔ دهخدا پیدا می‌شد که هم در عرصهٔ اندیشه و هم در عرصهٔ عمل به‌عنوان ناظری آگاه و ناقد، وضعیت موجود را بشناسد. شناخت ایده‌های مهم سیاسی او، و رای شخصیت ادبی و فرهنگی والایش، نقش مهمی در فهم درست از مشروطیت دارد. او، یک «ترقی‌خواه» تمام‌عیار بود که نگاهی ملی و ایرانی به این مقوله داشت که نمود مهم آن را در *لغت‌نامهٔ ارجمندش* می‌توان دید. بر مبنای این ترقی‌خواهی، او مشروطیت را، در وجه ایجابی، نظامی سیاسی حقوقی و مبتنی بر آزادی می‌دانست و در وجه سلبی، آن را مصاد «استبداد» تعریف می‌کرد. دهخدا را باید در تداوم اندیشه‌گران رده اول عصر قاجار دانست، که از آنان گامی فراتر می‌نهد و به‌سوی فهم و درک متفاوتی از آن گام برمی‌دارد. این مقاله، سعی در تبیین درک دهخدا از مشروطیت، با در نظر داشتن جایگاه او در تاریخ فکر جدید ایران زمین است.

واژه های کلیدی: دهخدا، استبداد، مشروطه، آزادی، آزادی خواهی.

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۳/۱۱

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۹/۲۹

*E-mail: hamed.ameri@gmail.com

مقدمه

دهخدا، یکی از نخبگان برجسته سیاسی ادبی ایران در عصر مشروطه است. دهخدا در سالیان طولانی حیات سیاسی فرهنگی‌اش به اصلی‌ترین مسائل سیاسی ایران، در زمان خود، پرداخت. در میان هم‌قطاران‌ش، کمتر کسی به اندازه او پیدا می‌شد که جامعیت فکر و عمل را باهم داشته باشد و، هم در عرصه اندیشه و نظر، و هم در عرصه عمل، به‌عنوان ناظری منتقد و بصیر، وضع موجود را بشناسد. دهخدا، بسان اندیشه‌گران پیش از خود، از همان اوان جوانی، گام در ترقی‌خواهی گذاشته بود و با بهره‌گیری از علوم جدید سیاسی، و نیز بهره فراوانی که از علوم قدیمه داشت، به‌خوبی ریشه‌های «قدیم» و «جدید» تفکر و فرهنگ را در ایران روزگار خود می‌شناخت. بیهوده نیست که او در دگردیسی فکری‌اش، اگرچه سیاست را کنار نمی‌نهد، اما راه ترقی را بیش از همه در «فرهنگ» می‌بیند و *لغت‌نامه و امثال و حکم* را می‌نویسد. آگاهی او از اندیشه‌های نو، موجبات بسط ایده‌های جدید را در اندیشه‌اش ایجاد کرد و پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی، بروز آن را میسر ساخت. او، استبداد را به‌عنوان یک معضل بنیادین در نظر می‌گیرد و با نمادهای آن به «ستیز» برمی‌خیزد. در این میان، ستیز با محمدعلی‌شاه پرننگ‌تر است، گو اینکه در مقالاتش در *صوراسرافیل* تهران، مسئله برایش، ورای سلطنت نیز هست. «ستیز با استبداد» او، مبتنی بر «مشروطیت» و هواداری از «آزادی» است. او، آزادی را چونان «حق» می‌داند که برای فهم آن، باید بستر تاریخی فکری شکل‌گیری ایده‌های نو را در نظر داشت.

بستر تاریخی فکری شکل‌گیری اندیشه دهخدا

تحوّلات سیاسی فکری ایران عصر قاجار، اگرچه موجب دگرگونی‌های بنیادینی در زمانه خود نشد، و آن را تا حدی می‌توان به خاطر استبداد ناصرالدین‌شاهی دانست، اما، «پدیدار شدن» و بسط «مفاهیم نوآیین» سیاسی (طباطبایی، ۱۳۹۲، فصل دوم، ۸۹-۱۵۲) موجب دگرگونی در سامان فکر سیاسی ایران عصر قاجار شد و یکی از ثمرات آن، بی‌شک جنبش مشروطه‌خواهی بود و مشروطه‌خواهان، با بهره‌گیری از این «مفاهیم نوآیین» سعی در فهم زمانه و دگرگون کردن آن داشتند. بنیاد این «مفاهیم نوآیین»، بی‌شک، مفهوم «تجدد» بود. از این رو، مواجهه ایرانیان با این مقوله، در شکل‌گیری فکر سیاسی آنان بسیار مؤثر بود.

نخستین مواجههٔ ایرانیان با «تجدد»

ورودِ تجدّد به جامعهٔ ایران، مسائل فراوانی را طی دو سدهٔ گذشته به همراه داشت. ایران، روزگارِ شکوه و عظمتِ خود را طی، و روبه‌زوال و انحطاط گذاشته بود، پس از گذر از اقتدار و عظمتِ شاهنشاهی صفوی، میان قبایل و طوایف دست‌به‌دست می‌گشت و حتی سرداری نظیر نادر نیز نتوانست «جان پریشان» ایران را مرهمی نهد و زخمِ کهنهٔ انحطاط و زوالِ همه‌جانبهٔ آن را دوایی کند. شکستِ ایران در جنگ با «کفر» روسیه، اولین ضربهٔ خشن غرب به ایران بود و نخستین جرقهٔ جدی در ذهن ایرانیان روشن‌بین دربارهٔ زوال و انحطاط ایران زده شد. در این میان، نخستین ایرانی‌ای که به فکر چاره‌ای برای این انحطاط افتاد، عباس میرزا، نایب‌السلطنه بود. او، مشکل را تنها در مسائل نظامی و ارتش دید و بعداً اندیشه‌گران دورهٔ قاجار، نبودِ حکومتِ قانون را مشکلِ اساسی جامعه و حکومتِ ایران در روزگارِ خود می‌دیدند، غافل از اینکه انقطاع و زوالی که سده‌هایی بود در اندیشه و تفکر و فلسفه ایجاد گردیده بود به چشم هیچ‌کس نیامد و هیچ توجهی به آن‌ها نشد. (عامری گلستانی، ۱۳۸۳، ۲)

تجدّد اروپایی، زمانی پدیدار شد که اروپایی‌ها از اروپا بیرون رفتند و از این منظر می‌توان به این باور دست‌یافت که «نهادی کردن» مفاهیم متجدّدانه در اروپا رخ داده و گرنه پیدایش مفاهیم مدرن، حاصل تماس و تعامل اروپاییان با غیراروپاییان، آن‌هم در ورای مرزهای قاره‌ای اروپا بوده است. (خلیلی، ۱۳۸۸، ۷۴) ولیکن باید در نظر داشت، «تجدّد ایرانی»، تجدّد جهان اروپایی نیست بلکه یکی از چند تجدّدی است که در ایران می‌توانسته اتفاق بیفتد، زیرا باید برداشت از تجدّد را تاریخ‌مند و زمانمند کرد و نه فقط بُعد اروپایی آن را مدنظر آورد. (خلیلی، ۱۳۸۶، ۱۲۲) پس این را باید در نظر داشت که، پیدایش جریانِ اندیشهٔ تجدّد در ایران با برخوردِ ایران با مدنیتِ جدیدِ اروپایی پیوند مستقیم و بنیادی دارد. به عبارتِ بهتر، تحت‌فشارِ تهاجمِ غرب، ایران به تدریج از خوابِ چند صدساله بیدار شد و گام‌هایی در راه نوگرایی برداشت. هرچند ایران از روزگارِ رُنسانس و صفوی با غربِ جدید ارتباط داشت، اما به دلایلی چند نسبت به تجدّد و ترقیِ غرب و ضعف و عقب‌ماندگیِ خود، تا آغازِ عصرِ قاجار، بی‌اعتنا ماند. منظومهٔ فرهنگ و تفکر و معرفتِ سنتی ایرانیان نیز از طرح پرسش دربارهٔ تجدّد و ترقی یا انحطاط و عقب‌ماندگی، ناتوان بود و اساساً چنین مفاهیم و اصطلاحاتی در تفکرِ سنتی مطرح نبود. (رحمانیان، ۱۳۸۳، ۵۶) در اینجا، باید «نسلِ اول» تجدّد خواهان ایرانی را در نظر آورد که در بسط «مفاهیم نوآیین» نقش مهمی داشتند.

مواجهه نسل اول «تجدد خواهان» عصر قاجار با تجدد

نسل اول تجدد خواهان ایرانی، کسانی بودند که در عصر ناصری، در چالش با حکومت، که ویژگی عمده و اصلی آن خودکامگی بود، بیشتر دغدغه قانون و حقوق اساسی و استقرار حکومت مشروطه را داشتند. آنان، اعتقادی به حق الهی پادشاهان قاجار نداشتند، که بنیان اصلی فکر سیاسی سنتی در ایران آن روزگار بود. آنان، یکی از موانع مهم ایجاد دگرگونی‌های اساسی در سیاست و اقتصاد و اجتماع را تحول در حکومت می‌دانستند. (ربانی‌زاده و لطفی، ۱۳۹۴، ۸۷) این نسل، به تجدد، «نگاهی ترجمه‌ای و انطباقی» داشتند که به نوعی «اروپایی شدن»/ «Europeanization» و «غربی شدن»/ «Westernization» و «فرنگی‌مآبی» تعبیر می‌شود. آن‌ها با نوعی پذیرش منفعلانه و انتخاب فارغ از ارزیابی، فرایند نوسازی را به عنوان مجموعه‌ای از اقدامات ضروری که از سوی کشورهای اروپایی بر آن‌ها تحمیل شده است، تلقی می‌نمودند. نوسازی برای آن‌ها بیشتر به معنای گریز از «موقعیتی بحرانی» بحرانی بود که با به‌جا کشیدن مبانی فکری، جهت‌گیری‌های فرهنگی و ساختارهای مادی و فضای عمل مناسبی را برای «ترقی» فراهم می‌نمود. (نظری، ۱۳۸۸، ۲۳۷)

نخستین چیزی که نسل اول تجدد خواهان ایرانی از تعامل با غرب می‌خواستند، «جبران عقب‌ماندگی» شان بود. این گفتمان، اندک‌اندک در جاهای مختلف رخنه کرد و خود را در مظاهر تجدد نشان داد. ایرانیان به‌صراحت دریافته بودند که نمی‌توانند به‌گناه اندیشه جدید دست یابند و به‌راحتی از کنار آن عبور کردند، اگرچه استثناهایی مانند آخوندزاده بودند که، شاید به‌علت حضور در بیرون از مرزهای ایران، توانسته بودند تا حدی، از مجرای ترجمه‌های روسی با برخی از وجوه فکری تمدن غرب آشنا شوند که آن‌هم چندان عمیق نبود یا میرزا آقاخان کرمانی که به‌خاطر آشنایی با زبان‌های اروپایی با برخی مباحث فلسفی جدید، آشنایی پیدا کرده بود که او هم به‌سبب غلبه افکار انقلابی و عمر کوتاهش، نتوانست اثری در خور، در حوزه اندیشه، به‌جا بگذارد. (افسرده، ۱۳۹۸، ۶۳) از این‌رو، فرنگی‌مآبی و غرب‌گرایی تجددخواه عصر قاجار، ضرورتاً ناشی از غرب‌فهمی او نبود، بلکه ناشی از معرفت سطحی و موردی او نسبت به پیوستی تمدن جدید غربی بود. آخوندزاده، مدرن شدن را در تعبیر الفبا می‌دانست. طالبوف، در داشتن راه‌آهن و برق، و ملکم خان در داشتن قانون. این شکل از داوری نشان می‌دهد که تجددخواه ایرانی به‌دنبال درک مظاهر و صورت‌های «مادی» تجدد بود. اگرچه، این‌گونه پدیده‌ها، جلوه‌هایی از تمدن غرب هستند، ولی شناخت تمدن جدید غرب، در گرو درک چگونگی تغییر مبانی نظری و رفتاری این تمدن است. (بیگدلی، ۱۳۸۵، ۳۳) تجددخواهی در این روزگار، «به‌معنای گرفتن

اصول تمدن غربی»، اصولاً «حامل نوعی تلقی و کنش مثبت نسبت به تمدن غربی متأثر از روایتی عام و کلی نگر» بود که «تنها راه «فراغت اهل ایران» را تسهیل در پذیرش تجدد می‌داند. ترقی خواهان در تلاش بودند تا با فهم «راز و رمز قدرت‌مندی اروپایی‌ها» به ضرورت‌های الزام‌آوری که آنان را در شرایط دشواری قرار داده بود، پاسخ گویند. نوعی تهاجم سیاسی اقتصادی که نیاز به عنصر آگاهی و حساسیت نسبت به تحولات مندرج در تاریخ جهانی را برای بازیابی موقعیت ایران اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت.» (نظری، ۱۳۸۸، ۳۲۷)

به جز این مباحث، یکی از تأثیرات مواجههٔ ایرانیان تجددخواه با آن، گسترش ایده و فکر «نقّادانه» است، بر این مبنا که، باید با معیارهای عقلی، به نقد سنت، سیاست، دین، فرهنگ و همه آنچه که بر عرصهٔ ذهنی و عینی جوامع حاکم است، پرداخت. تجددخواهان ایرانی، ضمن قائل بودن به نسبیّت حقیقت و تساهل، عرصهٔ نقد را پهنهٔ گسترده‌ای می‌دیدند که نمی‌توان برای آن محدودیتی در نظر داشت. (رهبری، ۱۳۸۷، ۱۱۲) وجه نقّادی این جریان، در سیر تحول فکری و ادبی این دوره تأثیر بسزایی داشت و دقیقاً از آشنایی ایشان با اندیشه‌های نو و جریان‌های فکری جدید در اروپا بر می‌آمد. میراث نسل اول تجددخواهان، نقش مهمی در شکل‌گیری ایدهٔ مشروطیت در ایران داشت و باعث شد بخش مهمی از ذهن تحول‌خواهان، در جنبش مشروطه‌خواهی، به این سو برود که تأسیس عدالت‌خانه در ایران، جز از راه ایجاد یک نظام حقوقی پایدار نخواهد گذشت و این نظام حقوقی، جز با ایجاد نهادی به نام مجلس شورا شکل نمی‌گیرد، بنابراین، مجلس شورای ملی، مرکز توجه تمامی مشروطه‌خواهان شد و در همین مجلس نیز برای مملکت، قانون اساسی نوشته شد. در مجموع، بخش مهمی از آنچه در تحول فکری و زبانی و سیاسی این دوره می‌توان تصور نمود، توسط همین تجددخواهان به وجود آمد و در این میان، دهخدا، «وارث اندیشهٔ روشن‌گران ایرانی و متأثر از اندیشه و آثار دانش‌وران غربی به‌ویژه اصحاب دایرة‌المعارف بود، از فلسفهٔ ترقی غافل نماند، وی ترقی اجتماعی انسان را پدیدهٔ خودانگیخته و ناگزیر زندگی او می‌دانست و برای سیر ترقی «سرحدی» نمی‌شناخت.» (اصیل، ۱۳۸۷، ۲۹) و او را باید از بزرگ‌ترین میراث‌داران اندیشهٔ تجدد در روزگار مشروطه دانست.

زندگی میرزا علی‌اکبر خان دهخدا

دهخدا «مردی ادیب، نویسنده و باهوش بود. دهخدا از مطلعین و نویسندگان و خدمت‌گزاران به زبان و ادبیات فارسی است که خدمات برجسته‌ای به فرهنگ ایران نموده است.» (بامداد، ۱۳۴۷، ج ۲،

۴۳۰) او در دست‌نوشته‌ای، تحصیلات خود را به صورت مختصر چنین برمی‌شمرد: «پیش طلبه‌های قدیم قدیم صرف، نحو، فقه، اصول، منطق، کلام، فلسفه، معانی، بیان و غیره. به استثنای سه ماه آخر دوره مدرسه سیاسی، درس‌های آزاد در دو سفر فرنگی و پنجاه سال مطالعه.» همچنین، مشاغل رسمی‌اش را باهمان اختصار، چنین برمی‌شمرد: «نیابت سفارت دول بالکان، وکالت مجلس شورای ملی در دوره دوم، ریاست کابینه وزارت معارف، ریاست تفتیش وزارت عدلیه، ریاست مدرسه سیاسی و حقوق.» (ططری، ۱۳۸۹، ۵۷۷-۵۷۸) او تحصیلات قدیمه را نزد کسانی چون شیخ هادی نجم‌آبادی آموخته بود، پس از آن به مدرسه علوم سیاسی رفت و دروس جدید را فرا گرفت و به سبب بسیاری از فارغ‌التحصیلان فارغ‌التحصیلان آنجا، به استخدام وزارت خارجه درآمد و در مأموریتی دو سال نیمه به اروپا رفت و آنجا به تکمیل معلومات و زبان خود پرداخت و در اوان مشروطه به ایران بازگشت. (جان‌زاده، ۱۳۶۲، ۱۱-۱۲؛ براون، ۱۳۷۶، ۳۳۹؛ اتحاد، ۱۳۷۸، ج ۱، ۲۶۹؛ و حقیقت، ۱۳۸۱، ۱۱) احتمالاً دهخدا، در حین تحصیلاتش، با افکار اروپایی و انقلاب فرانسه آشنا شده باشد. البته مشخص نیست «استادان اروپایی دقیقاً چه درس می‌دادند، ولی اساساً آشنایی با کشورهای اروپایی، انقلاب‌ها، فرا گرفتن زبان خارجی و مانند آن، به ایرانی‌ها کمک می‌کرد که منابع و آثار خارجی را مطالعه کنند و با تاریخ انقلاب‌ها، تحولات و اندیشه‌های دیگران آشنا بشوند... در زمانی که آنجا هست کتاب روح‌القوانین موتسکیو را می‌خواند ترجمه کند یا ترجمه می‌کند. بنابراین دهخدا با این اندیشه‌ها یعنی اندیشه‌های دوره روشنگری و انقلابیون فرانسوی و مانند آن آشناست.» (یزدانی، ۱۳۸۷، ۷۰)

دهخدا، حدود ۹ ماه بعد از صدور فرمان تأسیس مجلس شورای ملی، و گسترش روزنامه‌های آزاد، به *صوراسرافیل* پیوست و برای نخستین بار «در صف مدافعان مشروطیت قرار گرفت.» (آرین‌پور، ۱۳۷۲، ج ۲، ۷۹) او، در آغاز هر شماره روزنامه، مقاله‌ای در زمینه مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و در پایان، مقاله‌ای با عنوان «چرند پرند» می‌نوشت. سبک نگارش این مقالات در ادبیات فارسی بی‌سابقه بی‌سابقه بود و مکتب جدیدی را در روزنامه‌نگاری ایران و نشر فارسی معاصر پدید آورد. (افشار، ۱۳۵۸ الف، ۴۳۰-۴۳۱) او در پی این فعالیت‌ها، پس از به‌توب بسته شدن مجلس از ایران، به‌حالت تبعید گریخت و در پاریس و ایوردون (Yverdon) سوییس و استانبول اقامت داشت و *صوراسرافیل* را در سه شماره در سوییس و سرورش را در استانبول منتشر کرد. دهخدا، در تبعید، مقالات بسیار تندی علیه محمدعلی‌شاه می‌نوشت تا حدی که ادوارد براون این همه تندی را خلاف مصلحت می‌دانست. (گنجی، ۱۳۹۷؛ عابدی، ۱۳۷۹، ۹۶؛ و یعقوبی، ۱۳۷۷، ۱۱۲-۱۱۴) پس از بازگشت به ایران، نماینده مجلس دوم شد. او، گذشته از سمت نمایندگی مجلس، مقالات سیاسی انتقادی نیز می‌نگاشت. (صدری‌نیا، ۱۳۷۸، ۴۶)

(۴۶) با آغاز جنگ جهانی اول، دهخدا به مدت دو سال و نیم به دعوت امیرمفخم، از رؤسای ایل بختیاری، به میان ایشان رفت. در این زمان بود که اندیشه تدوین لغت‌نامه در ذهنش شکل گرفت و با استفاده از کتابخانه میزبان، به جمع‌آوری یادداشت‌های لازم برای لغت‌نامه و امثال و حکم پرداخت. (بهزادی و ترابی فارسانی، ۱۳۹۴، ۶، نیز نک: بختیار، ۱۳۷۵، ۹۸-۱۰۷ و بختیار، ۱۳۸۴، ۴۳-۵۹)

در روزگار سلطنت رضاشاه، مدتی ریاست دفتر وزارت معارف، و سپس ریاست تفتیش وزارت عدلیه را به عهده داشت. در ۱۳۰۶ رییس مدرسه سیاسی که به مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی تغییر نام داده بود، شد. در ۱۳۱۴ به عضویت فرهنگستان ایران انتخاب شد. همچنین، از زمان تأسیس دانشگاه تهران در ۱۳۱۳ ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی را تا ۱۳۲۰ به عهده داشت. در این سال، از خدمات دولتی بازنشسته شد و یک‌سره به کار لغت‌نامه پرداخت. (بهزادی و ترابی فارسانی، ۱۳۹۴، ۶-۷) با تصویب قانون چاپ لغت‌نامه در مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۴، کار چاپ لغت‌نامه، که تا آن روز با سختی بسیار در چاپخانه بانک ملی انجام می‌شد، نظم و سرعت بیشتری به خود گرفت، دهخدا به تنظیم یادداشت‌ها و تألیفات و مقابله با دستیاران جدیدش پرداخت و این کار را تا ۳ ماه پیش از مرگ، بی‌وقفه، ادامه داد. او، همچنین، از اعضای هیئت رئیسه نخستین کنگره نویسندگان ایران در تیر ۱۳۲۵ بود (اصیل، ۱۳۸۷، ۱۸) و نیز در اوایل اسفند ۱۳۲۹ «جمعیت مبارزه با بی‌سوادی» را تأسیس کرد و در ۱۳۳۰ نیز در «انجمن هواداران صلح» شرکت کرد. با روی کار آمدن کابینه مصدق، در اردیبهشت ۱۳۳۰، دهخدا دوباره به عرصه سیاست کشیده شد. او در دفاع از مصدق، مقاله نوشت و مصاحبه کرد. (درویدیان، ۱۳۸۸، ۲۲)

درباره زندگی دهخدا، به این مسئله باید توجه کرد که او، بخش مهمی از ایده‌هایش را در جراید و مطبوعات منتشر می‌کرد. با در نظر گرفتن این مسئله که، «در عصر مشروطه نویسندگان مطبوعات به دلیل ضرورت زمان و مکان، مسائل سیاسی، بیداری اجتماعی و ترغیب خوانندگان خود، آشنایی با زندگی نوین و حقوق مدنی را بیشتر وجهه همت قرار داده بودند، بنابراین وقتی ادبا و شخصیت‌های فرهنگی نامداری مثل علی‌اکبر دهخدا هم در عرصه مطبوعات قلم می‌زدند، نثر استوار و زبان ادبی و سنجیده خود را به خدمت مضامین و موضوعاتی می‌گماشتند که برای خوانندگان آن روز کشش و جاذبه بیشتری داشت. بدون تردید نوشته‌های ادبی سیاسی دهخدا که با عنوان کلی و طنزآمیز چرند پرند در روزنامه صوراسرافیل منتشر می‌شد، در زمره بهترین و مهم‌ترین نوشته‌های مطبوعاتی قلمداد می‌شود.» (یاحقی، ۱۳۷۸، ۳۱۱) بنابراین، موضوع مهمی که در مقالات دهخدا پیش از هر چیز به نظر می‌رسد، «توجه نویسنده است به کلیه مسائل اجتماعی روزگار خود. به عبارت دیگر هر موضوعی که به نوعی با

احوال و سرنوشت و منافع مردم بستگی داشته است از وضع حکومت و مجلس و متصدیان امور و روابط دلت با ملت و دول خارجه گرفته تا آداب و رسوم و معتقدات و گوشه‌های مختلف زندگی عامه در این نوشته‌ها موضوع بحث واقع شده است.» (یوسفی، ۱۳۴۹، ۵۲۳) این، خود، نکته مهمی در شناخت ایده‌های دهخدا در عصر مشروطه است. چنانکه در ادامه نیز خواهد آمد، نوشته‌های مطبوعاتی او، در درک اندیشه‌اش دارای اهمیت زیادی است. (برای سال‌شمار زندگی دهخدا، نک: مرادی کوچی و اسماعیلی گلهرانی، ۱۳۸۴).

مشروطیت در اندیشه دهخدا

دهخدا، درکی عمیق از قانون‌مندی سیاسی-اجتماعی فرهنگی زمان خود داشت و باهمین بینش به مبارزه با استبداد می‌پرداخت. (روزبه، ۱۳۸۱، ۱۲۰) دهخدا، در نخستین شماره *صوراسرافیل*، با ابراز خوش‌حالی از اینکه «دولت علییه ایران رسماً در عداد دول مشروطه و صاحب کُنستی‌توسیون» قرار گرفت «این موضوع مرا مد نظر قرار می‌دهد که با استقرار مشروطیت «دوره خوف و وحشت به آخر رسید، و زمان سعادت و ترقی گردید. عصر نکبت و فترت منتهی شد، و تجدید تاریخ و اول عمر ایران گشت. زبان و قلم در مصالح امور ملک آزاد شد، و جرائد و مطبوعات برای انتشار نیک و بد مملکت حریت یافت.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۲، ۱) دهخدای جوان در این زمان، مشروطیت دولت را عصری جدید و همراه با گسست از روزگار گذشته می‌دانست و البته از دیگر سو، مؤلفه‌های بنیادین فکر مشروطه‌خواهی را مانند «حریت» و «سعادت» و «ترقی مملکت» در نظر می‌آورد. دهخدا، مشروطه‌خواهی بود که با یک «زمینه» قوی فکری-ادبی سیاسی مهم سخن خود را بیان می‌کرد و اندیشه ترقی‌خواهی، مهم‌ترین «زمینه» او در تداوم اندیشه و عمل ترقی‌خواهان پیش‌تر از وی بود. ایده مشروطه‌خواهی او، مکمل تفکراتی بود که در سالیان پیشتر، توسط ترقی‌خواهان عصر ناصری ارائه شده بود و بر همین مبناست که او، کوشش‌های سیاسی فکری قبل از مشروطیت را کاملاً در نظر دارد: «امروز «امروز قریب یک‌سال و نیم است که رسماً و بیش از سی‌چهل سال است که در پرده و خفا مسلمین ایران دم از مشروطه می‌زنند.» البته، او به این مسئله نیز توجه دارد که معنی مشروطیت هنوز درست درک نشده است: «ولی بلاشک و به تصدیق عقلای هر ملک هنوز به اهمیت این خواهش بر نخورده و بزرگی و عظم این مطلب و لوازم و مقتضیات آن را نشناخته‌اند به‌حدی که ما امروز مجبور شده‌ایم به

ایشان بگوئیم تغییر سلطنت مستبده به مشروطه، مسئلهٔ تبدیل حکومتِ فلان قریه نیست.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۲، ۸۰)

یکی از مباحثی که در آن روزگار، حول مشروطیت و مفهوم آن وجود داشت، نسبت این نظام سیاسی نو، با شریعت است و در این میان، علما، نقش مهمی در فهم این نظام سیاسی بر مبنای شرع داشتند. فریدون آدمیت، اعتقاد داشت که «عنصر مترقی صنف علمای دین تحت تأثیر جریان روشنفکری به مشروطیت گرایید و در آن حرکت اجتماعی مشارکت فعال جست. این کسان با تفسیرهای اصول و تأویل‌های شرعی بر سیاست مشروطگی صحه نهادند.» آدمیت سپس به این نکته اشاره می‌کند که علما «در ضمن گفتند مغربیان هم اصول مشروطیت را از احکام شریعت استخراج و اخذ کرده‌اند، اما در واقع، انگیزهٔ باطنی‌شان در این توجیه شرعی این بود که به اصل مشروطیت از نظرگاه تطبیق آن با احکام شریعت حکم بدهد - بدون اینکه به پیروی آرای متفکران غربی دهری مشرب غیرمذهبی متهم شوند.» (آدمیت، ۱۳۹۴، ۲۰۷) این را باید در نظر داشت که، پیدایش اوضاع و احوال تازه سبب شد تا علما کارایی اندیشهٔ سنتی را دربارهٔ حاکمیت فردی، کمتر از کارایی حاکمیت در قالب الگوی جدید بدانند. آنان سال‌های پیش از مشروطه، مسئلهٔ اجرای عدالت را از وظایف مغفول پادشاه شمردند تا بدین شیوه، نقض ساختار پیشین قضا و پاس نداشتن عدالت را با جای‌گزینی به نام «عدالت‌خانه» برآمده از میراث اسلامی، جبران کنند، اما شاه این اصلاح حداقلی را نپذیرفت و آنان با همکاری روشنفکران، خواستار اصلاحات بیشتری در این زمینه بودند و بر تحرکات اجتماعی‌شان افزودند. نظام جدید پیشنهادی آنان، با پذیرش مشروعیت پادشاهی، نهادهای جدید قانون‌گذار منتخب ملت را با الگوی حکومتی سابق برای ادارهٔ امور شریک می‌کرد. بنابراین، انقلاب مشروطه هرگز مشروعیت نظام سیاسی سلطنت را نفی نکرد، بلکه در پی تحدید آن بود. (احمدزاده، ۱۳۹۳، ۲۰) البته این را باید در نظر داشت که، اگر چه درخواست حکومت مشروطه یا حکومت متکی به قانون در عصر قاجار از اندیشه‌های غربی و تجربهٔ ملل اروپایی استخراج شده و توسط روشنفکران ایرانی معرفی گردیده بود، اما علمای زیادی نیز از این مسئله تأثیر پذیرفتند. (موثقی، ۱۳۸۷، ۸۸) علمای مشروطه‌خواه اساساً معتقد بودند که دنیای جدید بیرونی با به کارگیری عقل و قوهٔ استنباطش، خود را از بندگی رها کرده و به اوج ترقی رسیده است. این گروه نوگرای روحانی بر این باور بود که مشکل و معضل اصلی مسلمانان، با برخورداری‌اش از تعقل و گرفتاری‌اش در بند طاعت‌هاست. آنان به‌رغم غربیان به تعقل پرداختند و در متون دینی «تعمق» نکردند و به همین سبب، به انحطاط رسیدند. علمای مشروطه‌خواه می‌کوشیدند ارکان و اصول مشروطیت را برگرفته از اسلام بشمرند. (احمدزاده، ۱۳۹۳، ۲۷-۲۸)

با توجه به این بحث، باید در نظر داشت که دهخدا، در ایده مشروطیت، به این گروه از علما نزدیک است و در این باره می‌نویسد: «سلطنت مشروطه چنانکه خود بنفیسها شخصیت جدا و علی‌حده دارد اصول و ترتیبات و علوم آن نیز از سلطنت مستبده مجزی است، و آن اصول و ترتیبات و علوم هرچند موافق با احکام قرآن و اصول حقه اسلامی است، لیکن به واسطه بعد زمان و فراموشی مسلمین از آن، امروز طوری شده که ما مجبوریم اصطلاحات آن را از زبان‌های خارجه که مدتی است در تکمیلش کار می‌کنند بگیریم.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۲، ۸۱)

دهخدا، در زمان حضور در استانبول، در روزنامه سروش به تاریخ ۱۰ رجب ۱۳۲۷ به مشروطه‌خواهان هشدارهایی را می‌دهد که نشان از روشن‌بینی‌اش دارد. او، در پس پرده حوادث آن زمان ایران، چیزهایی می‌بیند که حکایت از توجه او به فعالیت‌های مستبدانی است که اکنون مدافع آزادی شده‌اند و تذکر می‌دهد از این کار آن‌ها «فقط احتمال برقراری استبداد» بر می‌آید. به اعتقاد او «در عقیده مشروطه طلب منتظر اجر، یقین به هرج و مرج و رفتن اسم مشروطه و استبداد در ضمن حیات و استقلال مملکت است.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۲، ۲۴۱) میرزا علی‌اکبر خان، شکست مشروطه و تحقق و دست نیافتن به آرمان‌های جنبش را «با وجود همه فداکاری‌ها معلول بی‌ایمانی و فرصت‌طلبی و نیز آلودگی‌های فردی و اجتماعی می‌داند.» (خارابی، ۱۳۸۰، ۵۹) او در هشدار صریح و جدی می‌نویسد: «در مملکت مشروطه اگر یک نفر تمام عمر و هستی خود را صرف مجاهدات راه آزادی کرده باشد، باز در صورت عدم لیاقت شخصی، خود آزادی به او می‌گوید که جز تقدم فضلی در دوره حکومت من پیش‌رفت نخواهد کرد و اجر تو همان رسیدن به مقصود تو، و منفعت تو همان منفعتی است که در ذیل منافع عامه برای تو تقدیر شده است.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۲، ۲۴۲)

این را نیز باید در نظر داشت که، دهخدا صرف تدوین و تصویب قانون اساسی و ایجاد مجلس قانون‌گذاری و نوسازی دستگاه اداری و دیوانی راه، معنی تام و تمام مشروطه نمی‌داند، چرا که درون‌مایه ذهنی‌اش از دموکراسی سیاسی فراتر از این موضوع است، و هدف آن را بهبود اوضاع، و بسط عدالت اجتماعی که شامل حال «روستاییان و ضعفا و فقرا گردد» می‌داند. (اصیل، ۱۳۸۷، ۶۰) با این دیدگاه است که دهخدا، در نامه‌ای از استانبول، از حق رأی عشایر و ایل‌ها، به‌عنوان بخشی از حق رأی همگانی دفاع می‌کند و می‌نویسد: «حقاً و حکماً اگر ملت ایران بخواهد این دفعه از نتایج مجلس بهره‌مند باشد باید این قوه بزرگ را با خود همدست [کند] و از وجود آن منتفع شود و شخص حضرت مستطاب عالی [مخاطب نامه] امروز به حکم وجدان مکلفید که به هر نحو که می‌توانید و به هر قوه‌ای که در خودتان سراغ دارید مسئله انتخابات از قبایل را جزو پروگرام انتخابات بگنجانید و این سیل بزرگ را

که در صحراها هدر می‌رود و بلکه گاهی مایهٔ خرابی می‌شود در مجرای طبیعی انداخته و از وجود آن به این صحرای خشک خدمت کنید.» ایرج افشار که این نامه را منتشر کرده، در توضیح آن می‌نویسد: «نکته‌ای را که دهخدا دربارهٔ لزوم اعطای حق انتخاب کردن به افراد ایلات متذکر شده است در پروگرام پروگرام سیاسی «انجمن برادران» نیز می‌بینیم که چند ماه قبل از نامهٔ دهخدا در همان استانبول» بیان شده بود. (افشار، ۱۳۵۸ ب، ۱۹) این را باید در نظر داشت که بافت ایللی جامعه، چندان با نظام مبتنی بر آزادی و قانون همخوانی نداشت. سرسپردگی ایل‌ها به سران و خوانین‌شان، اصولاً با نظام مبتنی بر آزادی و دموکراسی و مشروطیت اشتراک کمتری داشت و بسیاری از افراد در طوایف و عشایر، با مفاهیم بنیادینی چون آزادی بیگانه بودند. اگرچه دهخدا این مقوله را به عنوان حقی برای همگان در نظر دارد، لیکن نکتهٔ مهمی که از چشم او دور می‌ماند، همین سرسپردگی است که موجب می‌شود حق رأی همگانی، به ابزاری برای زمین‌داران و سران ایل‌ها و طوایف بیفتد و تا سالیان دراز در مجلس شورای ملی طیف وسیعی از نمایندگان را این گونه افراد تشکیل دهند. در عین حال می‌توان در این موضوع، نوعی اندیشهٔ جمهوری خواهانه نیز دید که در آن، حق رأی برای همهٔ مردم، نه طبقات و اصناف (چنانکه در نظام نامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی اول آمده بود)، مورد نظر او باشد.

دورهٔ تبعید برای دهخدا آموزنده بود. او در دو سالی که در کشورهای مختلف به سر برد، به‌علل و عواملی که می‌تواند موجب دوام یا سقوط یک نظام مبتنی بر دموکراسی باشد، بسیار اندیشید و به این نتیجه رسید که بقای دموکراسی در گرو اعتدال، تحمل آرا و عقاید مخالف، استفاده از شیوه‌های دموکراتیک برای حل تضادهای درونی، و پرهیز از تندروی و افراط است. او بر اساس چنین دریافتی بود که در یکی از سرمقاله‌های سروش کوشید تا مجاهدان را از تفرقه و دسته‌بندی‌های غیراصولی، توقعات حقیر و خودخواهانه باز دارد و نشان دهد که استقرار آزادی و عدالت در یک روند درازمدت و با از خودگذشتگی و ایثار در برابر دیدن خود با دیگران تحقق‌پذیر است. (صدری‌نیا، ۱۳۷۸، ۴۶؛ و دهخدا، ۱۳۶۲، ج ۲، ۲۳۸-۲۴۳) در مقالات دهخدا مفاهیمی مانند «حکومت قانونی» و «سلطنت ملی» وجود دارد. وقتی او مفاهیم «ملی» یا «ملت» را استفاده می‌کند همانند بیشتر مشروطه‌خواهان آن روزگار، هدفش حکومتی است که «بر مبنای رضایت مردم شکل گرفته باشد. البته بیشتر از کلمهٔ ملت استفاده می‌کند تا مردم. یعنی همین که انتخاباتی در کار باشد و نمایندگان ملت با رأی ملت انتخاب شده باشند، در مجلس نشسته باشند و قانون‌گذاری، حکومت هم پاسخ‌گو و مسئول باشد به نمایندگان مجلس و قوهٔ مجریه محدود شده باشد. از نظر افرادی مثل دهخدا چنین حکومتی، حکومت ملی است.» (یزدانی، ۱۳۸۷، ۹۱) با توجه به پیشینهٔ دهخدا در تحصیل در مدرسهٔ علوم سیاسی و آشنایی با ذکاءالملک

فروغی، احتمالاً، اصطلاح «سلطنت ملی» را از رساله حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دول او اخذ کرده است. (فروغی، ۱۳۸۲، ۱۱۹)

آزادی در اندیشه دهخدا

آزادی، یکی از مهم‌ترین مفاهیم و شاید از پربسامدترین آن‌ها در روزگار مشروطه است. در کنار مشروطه و قانون، آزادی یکی از اصلی‌ترین مفاهیم روزگار مشروطه است که به‌جامانده از اندیشه ترقی خواهان ایرانی از زمان عباس میرزا تا آن روزگار بود. دهخدا نیز یکی از مهم‌ترین آزادی خواهان زمانه بود که پیش از مشروطیت نیز گرایش به آزادی داشت و چنانکه روایت شده است، در خاطره بسیار خلاصه‌ای می‌گوید «در دوره ناصرالدین شاه، عضو یک انجمن مخفی بوده است که هدفش مبارزه با استبداد بود. ظاهراً در همان زمان با میرزا جهانگیرخان آشنا می‌شود برای اولین بار. از آن زمان، این ذهنیت مخالفت با استبداد را داشت.» (یزدانی، ۱۳۸۷، ۶۹) البته این را باید در نظر داشت که او در آثارش، از جمله اشعار خود، «مفهوم مشخصی از آزادی ارائه نداده است، کما اینکه با گذر زمان از مفهوم عینی آزادی به مفهومی مبهم و ذهنی از آزادی رسیده است.» (مرادی کوچکی و اسماعیلی، ۱۳۸۲، ۳۵۷) مثلاً در قطعه «مردم آزاده» می‌سراید:

«ای مردم آزاده کجایید کجایید/آزادگی افسرد، بیایید بیایید
در قصه تاریخ چو آزاده بخوانید/مقصود از آزاده شماست شماست»
(دهخدا، ۱۳۶۲، ۱۵۴)

نکته بسیار مهم در تصور او از آزادی، آن است که او، آزادی را «حق» می‌داند، به این نحو که «بی‌تحصیل این حق تمیز شخصیت انسان امکان ندارد، بی‌تحصیل این حق اعمال و افعال هیچ‌کس اعمال و افعال شخصی او نخواهد بود، بی‌تحصیل این حق انسان به شناسایی نفس خود قادر نمی‌شود، بی‌تحصیل این حق توسعه افکار و ترقی جسمانی و عقلانی انسان ممتنع است. بی‌تحصیل این حق تمام تمام ترقیات متصوره به‌روی انسان مسدود است. بی‌تحصیل این حق انسان مسلوب‌الاختیار و از آن‌رو در در اعمال و افعال صادره خود مورد تقبیح و تحسین نتواند شد. بی‌تحصیل این حق انسان از درجه انسانیت تنزل کرده از لوازم اساسه آقائی بزرگان و در ردیف مبل و اسب و استر رؤسای دنیاست.» از نظر او، «انسان فقط بعد از تحصیل این حق، یعنی بعد از به‌دست آوردن آزادی می‌تواند خود را آدم شمرده، اعمال و افعال خود را نسبت به خود داده، و به جد و جهد شخصی، و با کار انداختن لطائف

تکمیل، خود را به بالاترین رتبهٔ وجود، و آنجاها که هنوز عقلِ امروزی دنیا تصور قصور دارد برساند.» دهخدا معنی آزادی را که «منشأ این همهٔ اثراتِ شیبهٔ معجزه» می‌شود «آزادی، رفتار نمودنِ انسان است در تمامِ امورِ مشروعۀ خود به‌نحو دلخواه» می‌داندست و «سرحدِّ» این «رفتارِ دلخواه» را «تنها آزادیِ دیگران» می‌داندست که «ثغور تصرفاتِ کَیْفَ مَیْشَاءِ (چنانکه خواهد) هر کس در امورِ مشروعۀ خودشان می‌باشد، یعنی سرحدِّ این آزادی تا آنجا منبسط می‌شود که به آزادیِ دیگران صدمه‌ای نرساند. حدودِ آزادی هر فرد هیئتِ دیوارِ حقِّ آزادیِ فردِ دیگر است.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۲، ۶۰-۶۱) این را می‌توان، تأثیر اندیشه‌های لیبرال در ذهن دهخدا دانست. یکی از کسانی که می‌توان در اینجا به تأثیر او بر دهخدا اشاره کرد، مونتسکیو، اندیشه‌گرِ بزرگِ فرانسوی است. چنانکه آمد و نیز به شهادتِ مرحومِ دکتر محمد معین، دهخدا روح‌القوانین مونتسکیو را ترجمه کرده بود. (معین، ۱۳۹۳) این ترجمه نشان‌دهندهٔ تأثیری است که او از مونتسکیو در این زمینه، اگر نظام مبتنی بر آزادی مفهوم مخالفِ استبداد فرض شود، دهخدا با بهره‌گیری از ایده‌های کسانی چون مونتسکیو، نظام ضد استبدادی را دنبال می‌کند و ایدهٔ قراردادِ اجتماعی را در کنار آزادی لیبرال مد نظر قرار می‌دهد. (اصیل، ۱۳۸۷، ۵۲) برای دهخدا، ایده‌های نوینی چون آزادی و قراردادِ اجتماعی، که از بنیان‌های لیبرالیسم سیاسی هستند، برآمده از آشنایی‌اش با اندیشهٔ روشن‌گری اروپاست. او این‌ها را در منظومهٔ فکری خود وارد کرده و بدین‌صورت آزادی را به صورت گسترده‌ای مورد نظر قرار می‌دهد: هم آزادیِ فردی و هم آزادیِ سیاسی در یک نظامِ مشروطه.

در دیدِ دهخدا، راه آزادی راه تمدن و فرهنگ است. او اعتقاد داشت ممالکی مانند ایران بایست راه مبارزهٔ خود را از روش‌های خشونت‌بار به شیوه‌های مسالمت‌آمیزی همانند تحقیق و دانش‌اندوزی تغییر دهند و همگان را به این مسیر ملایم، اما تأثیرگذار هدایت کنند. او خود در این راه گام می‌نهد پس از آن مدام در فکر انجام کارهای زیربنایی در زمینهٔ تحقیق در فرهنگ و تمدن و ادبیات ایران بر آمد. دو اثر عظیم و بی‌بدیل او یعنی، لغت‌نامه (دهخدا، ۱۳۷۲) و امثال و حکم (دهخدا، ۱۳۳۹) حاصل این تفکر است. (بهزادی و ترابی فارسانی، ۱۳۹۶، ۲۱) دهخدا پیرامون سترگ‌ترین کار فرهنگی‌اش لغت‌نامه، می‌گوید: «از ۴۵ سال قبل، پس از مطالعاتِ زیادی، بدین‌فکر افتادم که لغت‌نامه‌ای که از هر حیث جامع و کامل باشد تهیه کنم، زیرا یکی از علل عقب‌ماندگی و بدبختی ما ایرانی‌ها، به‌نظر من عدم توجه به فرهنگ و بی‌علمی ماست و یگانه وسیله برای بالا رفتن سطح معلومات و فرهنگ مردم دانستن ریشه لغات و کلمات است.» (گلبن، ۱۳۸۴، ۱۱۷)

ستیز با استبداد در اندیشه دهخدا

ستیز با استبداد، جایگاه مهمی در گفتار و اندیشه دهخدا دارد. او، از آغاز فعالیت‌های مشروطه‌خواهانه‌اش، به صورت خستگی‌ناپذیر و مداومی، با انواع و اقسام شیوه‌ها در نوشتار و گفتارهایش به «ستیز» با استبداد پرداخت. این را باید در نظر داشت که این مقوله، یکی از مهم‌ترین ابعاد مشروطه‌خواهی بود که پیش از پیروزی جنبش و پس از آن مورد توجه بسیاری از فعالان مشروطه‌خواه بود و در این میان، دهخدا نیز تا زمانی که از فعالیت سیاسی، به معنای مرسوم و معمولش، کناره‌گیری نکرده بود، مبارزه و ستیز با استبداد را سرلوحه عمل و اندیشه خود قرار داده بود. در ادامه، به این «ستیز»، در نوشته‌های طنز و جدی دهخدا، پرداخته می‌شود.

«چرند پرند» دهخدا، نمود بارز طنز سیاسی و ضد استبدادی عصر مشروطه

در مقالات «چرند پرند»، می‌توان استوارترین انتقادهای سیاسی و اجتماعی دهخدا را یافت که در آن انتقادات دهخدا، مستقیم و غیرمستقیم، حکومت خودکامه قاجار و نیز مخالفان مشروطه را، شامل می‌شد. (عبدی و زمانی، ۱۳۸۹، ۱۱۰) «با انتشار *صوراسرافیل* معنا و جهت تازه‌ای در طنزآمیزی پیدا می‌شود چون میرزا علی‌اکبر خان دهخدا با مطالب خود تحت عنوان «چرند پرند»، نثر طنزآمیز را به مرحله تازه‌ای می‌برد. این روزنامه، صورتی دیگر از طنز پیش رو می‌نهد که تا آن روزگار سابقه ندارد. روی سخن «چرند پرند» با مردم است. از زبان آن‌ها وام می‌گیرد. مضامین دست‌آموز زندگی را پرورش می‌دهد و معنایی تازه به آن‌ها می‌بخشد و کلیت همتافته‌ای پدید می‌آورد و به طنزی تازه‌نفس بدل می‌کند.» (آزاد، ۱۳۸۴، ۲۴۹) در کتاب *مقالات دهخدا*، عنوان *مقالات طنز* او در *صوراسرافیل*، چرند پرند پرند آمده در خود روزنامه هم به صورت «چرند پرند» نه چرند و پرند آمده است. (صوراسرافیل، شماره ۱، ص ۶) و اینکه به صورت چرند و پرند می‌نویسند صحیح نیست. «چرند پرند»، مجموعه‌ای است از قطعات کوتاه طنزآمیز و انتقادی. گونه تازه‌ای از نقد و بیان مسائل روز و مسائل اجتماعی و سیاسی به صورت حکایت‌های کوتاه که، در پرتو سادگی و شیرینی زبانش، خریداران فراوانی در میان خواص و عوام پیدا کرده بود. لبه تیز طنز دهخدا بیش از همه به طرف اجتماع و معایب عمومی زمانه‌اش و همچنین رجال مهم آن دوره است. از مضمون‌های عمده «چرند پرند» می‌توان به انتقاد از فساد اداری و مالی، رخت مردم و کور بودن عوام، خیانت به وطن و سرسپردگی به دول بیگانه، مقدس‌مآبی علما و بزرگان، رواج رشوه و نبود قانون، آزادی‌خواهی و دفاع از مشروطه، تعصب و خرافه‌پرستی و وضع

نابسامان معیشت مردم اشاره کرد. (علی اکبر دهخدا، ۱۳۸۷، ۷۵) او در چرند پرنده، به مسائل سیاسی اشاره و تلاش می‌کند تا ضد استبداد باشد و برای توسعهٔ آزادی گام بردارد. (عبدی و زمانی، ۱۳۸۹، ۱۱۹-۱۲۰) دهخدا به فراخور مسائل جاری در جامعه، «هر حادثه و پیشامدی را دستاویز قرار داده تا بر فساد دستگاه سلطنت، بی‌شرمی و خیانت رجال دولت، ظلم و ستم اغنیا و مالکین، ریاکاری روحانی‌نماهای دروغین و درباری بتازد و آن‌ها را بدون عفو و اغماض به باد تمسخر و استهزا گیرد.» (آرین پور، ۱۳۷۲، جلد دوم، ۷۹) وی هر حادثه‌ای را دستاویز قرار می‌داد و با طنز، بر فساد دستگاه سلطنت، بی‌شرمی و خیانت رجال دولت و ظلم و ستم ملاکان می‌تاخت و آنان را بدون عفو و اغماض به باد تمسخر و استهزا می‌گرفت. از شوربختی کشاورزان ایرانی، بیکاری مردم شهرنشین، نبود امنیت اجتماعی، نادانی و اسارت زن ایرانی، خرابی جاده‌ها و راه‌های مملکت، رشوه‌خواری، جهل و تعصب عامهٔ مردم، نفوذ و مداخلهٔ بیگانگان در امور کشور و ضعف حکومت مرکزی، جهل و ناآگاهی زمامداران وقت از اوضاع دنیا سخن می‌گوید و انتقاد می‌کند. (درودیان، ۱۳۸۴، ۲۲)

اصطلاح «چرند پرنده» که دهخدا برای طنز منثور خود به کار می‌برد، «بر اساس رسمی دیرینه در زبان فارسی که در آن با کلمات بازی می‌شود، و پژواک دگرگون‌شدهٔ واژه‌ای به دنبال آن تکرار می‌شود، و با تغییر حرف و صدای آغازین، واژه‌ای مهمله ساخته می‌شود، شکل گرفته و معنای آن چیزی است در حدود سخن بی‌معنا و یاوه، مهمل و پرت، بیهوده. برای این مقالات از نظر ابداع، تخیل و تفکر درخشان و حتی هذیان‌های آن هیچ‌گونه پیشینه‌ای در ادبیات فارسی وجود ندارد، بهتر از این عنوانی نمی‌توان تصور کرد. دهخدا نام خود را در پای این مقالات نگذاشته، بلکه تخلص خود «دخو» را به کار برده است که در قزوین به آدم سفیدی گفته می‌شود که از او ماجراها و داستان‌های خنده‌آور بسیاری از هر نوع نقل می‌کنند و به نحوی به ملا نصرالدین شباهت دارد.» (بالایی و کویی پرس، ۱۳۶۶، ۷۰)

به لحاظ تاریخ اجتماعی سیاسی معاصر، «چرند پرنده» را می‌بایست «تصویرپردازی ماهرانه و دقیق از شرایط و موقعیت تاریخی و اجتماعی ایران عصر مشروطیت به‌شمار آورد. دهخدا در شناسایی، پردازش و بازگویی‌ها کاستی‌ها و معضلات اجتماعی عصر خود، تیزبینی و دقت ویژه‌ای به کار می‌برد. به‌دیگر سخن، هر موضوعی که به‌نوعی با احوال، سرنوشت و منابع مردم بستگی داشته، از وضع حکومت، مجلس و متصدیان امور و روابط دولت با ملت و دول خارجی گرفته تا آداب و رسوم معتقدات جهل و نادانی، ناآگاهی، بی‌سوادی، گسست و تضاد طبقاتی، اعتیاد، نابسامانی راه‌های ارتباطی، فقر و ناداری، وضعیت نامناسب بخش کشاورزی، بهداشت نارسا و ضعیف و مسائل مانند آن‌ها، نقاطی است که دهخدا بر آن‌ها انگشت می‌گذارد. وی بر این باور است که برای رفع و اصلاح آن‌ها، گام‌های بلند و

استواری باید برداشته شود.» (امین‌پور، ۱۳۸۳، ۳۲۷) «چرند پرند»، طنزی است «واقع‌گرا که با آزادی، زندگی، راستی، مبارزه‌جویی و زبان و فرهنگ مردم پیوندی عمیق و استوار دارد. طنز دهخدا، تیری در تاریکی نبود، هدف داشت و مستقیماً بر هدف نشست.» (درودیان، ۱۳۶۲، ۱۸) و در عین حال، «سلاحی است مؤثر، در دستان قدرت‌مند و توانای دهخدا که از روی اعتقاد با استبداد عصر خود می‌جنگد.» (یمینی، ۱۳۸۴، ۲۲) همچنین، «چرند پرند دهخدا نوعی انقلاب و ابتکار سبکی در نثر دوره مشروطه به‌شمار می‌آید.» (کامشاد، ۱۳۸۴، ۶۶) دهخدا طنز «چرند پرند» را به محیط شعر نیز می‌کشاند. «اگرچه شعرش ادیبانه و سنگین و متین است، اما آنجا که نوبت به طنز اجتماعی می‌رسد، دوباره همان «دخو» را می‌بینیم که با نیش‌گزنده خود پرده‌ها را کنار می‌زند و زشتی‌ها و پلیدی‌ها را رسوا می‌سازد. دهخدا با استفاده از قالب «مُسمَط» برای بیان مسائل تازه اجتماعی، ابتکار دیگری را عرضه می‌کند. علاقه او به مسائل جامعه و همدردی‌اش با مردم موجب شده است که طنزی اجتماعی از قلم او بتراود و در ادبیات فارسی یادگار بماند.» او در مسمط معروف «آکبلای» (دهخدا، ۱۳۶۰، ۱-۳) که ذیل یکی از مقالات چرند پرند آمده بود، «به‌نوعی مطالب طنزآمیز و گزنده چرند پرند را در قالب نظم گنجانیده و تقریباً بیشتر نارسایی‌های اجتماعی را مورد انتقاد قرار داده است. وی خرافاتی را که در اعتقادات مذهبی راه یافته و از آن‌ها سخت ناراحت است، بدون ملاحظه، به‌باد انتقاد گرفته است. در روزگاری که رشوه‌گیری رسم رایج زمان است و رمال و مرشد و دعانویس و جادوگر، خوره‌هایی شده‌اند که به‌جان اسلام افتاده‌اند می‌سوزد، این وضع قابل تحمل نیست.» (سهامی، ۱۳۸۵، ۳۲) مقالات چرند پرند، علاوه بر اینکه «در انتقادات سیاسی و اجتماعی در روزگار بی‌مانند بود و طلیعه نو به‌طنز و مطایبه که پس از عبید زاکانی، دست‌خوش تکرار شده بود، گردید، دهخدا با نوشتن چرند پرند نخستین پایه‌گذار ساده‌نویسی در ادبیات ایران به‌شمار می‌رود، کار او بعدها به‌وسیله سید محمدعلی جمال‌زاده، در یکی بود یکی نبود و صادق هدایت در مجموعه داستان‌های کوتاهش به‌کمال رسید. دهخدا یا دخوی صوراسرافیل، چرند پرند خویش را با امضای خرمگس، سگ حسن دله، غلام گدا، اسیرالحوال، دخوعلی‌شاه، روزنامه‌چی، خادم‌الفقرا، دخوعلی، نخود همه‌اش به‌چاپ می‌رساند.» (درودیان، ۱۳۸۷، ۹)

از منظر سیاسی «لبه تیز مقالات دهخدا معطوف نظام استبدادی و ملوک‌الطوایفی بود. وی هر رویدادی را دستاویز قرار داده و بر فساد و تباهی دستگاه سلطنت، بی‌شرمی و خیانت بعضی از دولت‌مردان، ظلم و ستم فرادستان و ملاکین می‌تاخت و بدون اغماض و گذشت به‌باد تمسخر و استهزا می‌گرفت. در این میان دستگاه نظام استبدادی به شدیدترین وجه، اما به‌ظرافت طنز مورد حمله قرار

می‌گیرد.» (اباذری، ۱۳۸۴، ۲۹) شاه «در رأس حکومت قرار داشت، اما سردمدار استبدادخواهان بود و سررشتهٔ همهٔ حرکت‌های ضد مشروطه را پی‌ریزی می‌کرد، در عین حال گفتن این واقعیت در چنان جوی که بسیار استبدادزده بود، ساده نبود. دهخدا این واقعیت‌های سیاسی اجتماعی را با پوشش طنز بیان می‌کرد تا از دخالت‌های شاه در ماجراهای مشروطه پرده بردارد.» (یزدانی، ۱۳۸۲، ۲۲) از مهم‌ترین انتقادهای دهخدا در «چرند پرنده»، «نقد و تحلیل گفته‌ها و کردار پشتیبان استبداد - گاه به صراحت و گاه به اشاره - است. جایی به رویدادهای فارس در زمان نصرت‌الدوله پسر قوام اشاره می‌کند و زمانی به اقدام‌های وحشیانه نظام‌السلطنه، عمیدالسلطنه در تالش، پسر رحیم خان چلبیانلو در آذربایجان و اقبال‌السلطنه در ماکو حمله می‌کند.» (اباذری، ۱۳۸۴، ۳۱) دهخدا، به این نکته کاملاً واقف بود که، «دولت‌مردان مشروطه، همان دولت‌مردان قدیم‌اند. و رفتار ایشان همانند گذشته است و آنان همچنان فاسد، وابسته به بیگانگان و بی‌کفایت‌اند و به جای آنکه احساس مسئولیت کنند، و بدان منظور که بر ناتوانی سیاسی خود سرپوش نهند، خود را پابند خرافات نشان می‌دهند. آنان، برخاسته از یک طبقهٔ مشخص، یعنی زمین‌داران بزرگ و پرورده و گردانندهٔ نظام استبدادی بودند و اکنون چگونه می‌توانستند به نظام مشروطه دل ببندند؟ دهخدا در سراسر قطعه‌های «چرند پرنده» بر این امر تأکید می‌ورزد که آن بزرگان نمی‌توانستند پشتیبان مشروطه باشند یا چرخ‌های حکومت ملی و قانونی را بچرخانند. شاه در رأس حکومت قرار داشت، اما سردمدار استبدادخواهان بود و سررشتهٔ همهٔ حرکت‌های ضد مشروطه در دست او بود.» (یزدانی، ۱۳۸۲، ۲۲۲)

تصویری که دهخدا از مصیبت‌ها و مشکلات زندگی در جامعهٔ استبدادزدهٔ ایران نشان می‌دهد، چیزی چندان تازه‌ای نبود. بسیاری از نویسندگان ایرانی یا خارجی، صحنه‌های دل‌خراشی از بی‌حقوقی ایرانیان در روزگار قبل از مشروطه آفریده بودند. برخلاف بسیاری از آن نویسندگان، دهخدا، نظام استبدادی را تنها در سطح سیاست نمی‌دید. دهخدا، به این مسئله نیز اشاره می‌کرد که در جامعه، رابطه‌ای نابرابر، بر پایهٔ بهره‌کشی زمین‌داران از روستاییان و بر اساس تفاوت ثروت بین توان‌گران و فقرا، برقرار است. این رابطهٔ نابرابر اقتصادی دو گروه، یکی مسلط و دیگری زیر سلطه، پدید آورده و استبداد را در جامعه جاری ساخته بود. (یزدانی، ۱۳۸۲، ۲۱۶) دهخدا در «چرند پرنده» هایش «انتقادات تندی می‌کرد، پرده‌داری هم می‌کرده، اما اهل فحاشی کردن و سخنان زشت نوشتن نبوده است. چنانچه در *صویرسرافیل* شاهدیم، مرحوم دهخدا دارای عفت قلم بود. به همین دلیل هم ایشان کمتر مورد کینهٔ محمدعلی شاه قرار داشت. البته اگر در همان روزهای اول انقلاب، گیر عوامل حکومت می‌افتادند و دست‌گیر می‌شدند حتماً از میان برده می‌شدند. به این دلیل که افراد خیلی کمتر از ایشان را هم کشتند

و از بین بردند.» البته این را نباید از باید برد که دهخدا گاهی «شیطنت‌هایی هم می‌کرده از جمله اینکه یک روز جوابیهٔ محمدعلی شاه به علمای مشروطه‌خواه را در جای ستون چرند پرنده چاپ می‌کند. این کاری بود که در خارج از ایران انجام داد. در واقع سه شمارهٔ صوراسرافیل را مرحوم دهخدا در خارج از کشور منتشر کرد. همان جاست که به خوانندگان می‌گوید شما آیا در عمرتان چیزی به این چرند پرنده خوانده‌اید و یا من چیزی به این چرند پرنده نوشته‌ام.» (درودیان، ۱۳۹۳)

در چرند پرنده، «از همه چیز سخن رفته و انتقاد شده است. از حکومت و دولت، رجال ناشایست و بی‌کفایت دستگاه قاجار، مداخلهٔ اجانب در مصالح مملکت، خیانت مسئولان امور مملکت و ستم‌هایی که به صورت‌های گوناگون به مردم می‌شد. حکومت قاجار که به ظاهر هواخواه مشروطه بود و در باطن در محو آن می‌کوشید، بی‌همتی و کلای ملت، رشوه گرفتن روزنامه‌ها، اختلافات طبقاتی، افکار خرافه‌آمیز مردم، اعتیاد اشخاص به تریاک، خرابی راه‌های مملکت، خرابی نان تهران، بی‌سوادی، نبود بهداشت، وضعیت رفقت‌بار روستاییان و کشاورزان، نادانی و بیچارگی زنان ایرانی و دهها موضوع دیگر» به صورت مکرر، در مقاله‌های دهخدا طرح شده است. (جدیدی و ویسکرمی، ۱۳۹۱، ۲۷-۲۸) همچنین، دهخدا، با طنزی نیش‌دار، به بسیاری از رجال سیاسی آن زمان، می‌تازد. در شمارهٔ بیست و چهارم به تاریخ ۲۴ محرم ۱۳۲۶ ق، کسانی را چون امیر بهادر جنگ، امیر اعظم، شاهزاده فرمانفرما و حتی سعدالدوله را، که «اب‌المئه» لقب گرفته بود، به‌سخره گرفته و رفتار متناقض آن‌ها را یادآور شده بود. (دهخدا، ۱۳۶۲، ج ۱، ۱۳۲-۱۳۵)

دهخدا، علاج نابسامانی‌های مملکت را در استقرار حکومت قانون و برجیدن بساط خودسری و خودکامگی می‌داند، و هر قدر مخالفت محمدعلی شاه با آزادی‌خواهان شدت بیشتری به خود می‌گیرد زبان «دخو» در طنز و طعنه و هجو و تخطئه حکومت او تند و تیزتر می‌شود. در مقاله‌ای که در مورد کرامات «ببری خان» گریهٔ ناصرالدین شاه می‌نویسد، مطلب را این‌گونه خاتمه می‌دهد: (عنایت، ۱۳۶۹، ۲۹) «من که سواد درستی ندارم، اما به عقل ناقص خودم همچو می‌فهمم که از حرف‌های متولی‌باشی همچو بر می‌آید که این مجلس موافق قانون جدید اروپاست و کارهای دورهٔ ببری خان بر طبق قانون خدا. ای مسلمان‌ها؟ اگر این‌طور است چرا ساکت نشستید؟» (دهخدا، ۱۳۵۸ الف، ج ۱، ۸۷)

در شعر عامیانهٔ «رؤسا و ملت» که به تاریخ ۲۴ محرم الحرام ۱۳۲۶ ق. چاپ شده، دهخدا به کنایه از وضع استبداد انتقاد کرده و «رؤسا» را مادر نادانی می‌داند که «ملت» را که به شکل بچهٔ بیماری تصویر شده در آغوش خود به سوی مرگ می‌کشانند. (آرین‌پور، ۱۳۷۲، ج ۲، ۹۲) اینکه مردم ایران قرن‌های متمادی در استبداد و استبدادزدگی، روزگار سپری کرده‌اند، کسانی چون دهخدا، اعتقاد داشتند که حاصل

آن، ناآگاهی است. دهخدا در این شعر، بیداری مردم را مورد طعن قرار می‌دهد و آن‌ها را به طفلی شبیه می‌کند که ظاهراً پیش از وقت از خواب بیدار شده، و به خواب نیاز دارد و در لفافه هشدار می‌دهد که بیداری، چیز دیگری است. (ساکنیان دهکردی و دیگران، ۱۳۹۶، ۶۷) او «با سادگی بسیار مطالب سیاسی را مورد بحث قرار داده است و نیز در مثنوی فکاهی و عامیانه‌اش به بهترین وجه از اصلاح‌طلبان اصلاح‌طلبان بی‌اطلاع سخن به میان آورده» و چنین می‌سراید: (نورانی وصال، ۱۳۴۸، ۱۰۹) «خاک به سرم به سرم بچه به هوش آمده/ب خواب ننه! یک سر و دو گوش آمده» (دهخدا، ۱۳۶۲، ۴) فضای این سروده، گویای جامعه‌ای است هوشیار شده که حقوق از دست‌رفته‌اش را طلب می‌کند، اما به‌خواسته او توجهی نمی‌کند. (جدیدی و ماهیار، ۱۳۸۹، ۱۲۱) دربارهٔ این مسمط، گفته‌اند: «بچهٔ به هوش آمده» نمایندهٔ ملت‌ی ستم‌کش است که بر اثر مبارزات منتهی به انقلاب نافرجام مشروطه راه آگاهی طی می‌کند و «رؤسا» کنایه از مستبدان قاجار و حامیانی هستند که مایل‌اند فرزند به خواب برود.» (سهامی، ۱۳۸۵، ۳۳)

«ستیز» با محمدعلی شاه، نماد اصلی «استبداد»

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تفکر دهخدا، «ستیز» او با «استبداد» محمدعلی شاه است. او مقاله‌ای، در شمارهٔ بیستم *صور/سرافیل*، به تاریخ ۱۱ ذی‌حجهٔ ۱۳۲۵، به بسیاری از مخالفان مشروطه و حتی به‌صورت مستقیم به‌شخص شاه می‌تازد. قلم او در این مقاله تند و تا حدی بی‌پرواست، اگرچه از دایرهٔ ادب خارج نمی‌شود و توهینی نمی‌کند، و می‌نویسد: «... من هم جزو همین ملت بیچارهٔ مظلوم بودم که محض مخالفت با قانون اساسی هیجان داشتند و نگذاشتند حقوقشان پایمال بشود، نزاعی در میان نبوده و قشون کشی نشده، دو سال تمام مردم کرورها ضرر کردند و هزارها خودشان را به کشتن دادند تا این قانون اساسی را که معاهده بین سی کرور ملت و پادشاهان وقت است امضا شد، هنوز مرکبش نخشکیده بود به‌خلاف آن عمل کردند.» (دهخدا، ۱۳۶۲، ج ۱، ۱۰۶) او در ادامه، به دیدارهای شاه با «وزرای مختار سفرای دول متحابه» اشاره می‌کند و آن ملاقات‌ها را درست نمی‌داند و می‌نویسد: «مگر ما نمی‌دانیم که این حرکت مخالف با مشروطیت و شأن و مقام سلطنت ایران است! مگر ما نمی‌دانیم که جز سفیر کبیر هیچ‌یک از سفرا حق ندارند به‌تنهایی با هیچ‌یک از سلاطین خلوت کنند. مگر ما نمی‌دانیم که بر حسب ندرت یک سفیر یا یک وزیرمختار از طرف شخص امپراطور خویش فقط برای گفت‌وگوهایی که دولتی نباشد می‌تواند پادشاهی را ببیند، مگر می‌شود دیگر به مردم گفت این

حرف‌ها به‌شما نیامده، اگر در واقع این حرف‌هایی که من زدم خارج از حقوق بین دول و ملل است دیگر نگویم و در دهانم را مهر بزنم.» (دهخدا، ۱۳۶۲، ج ۱، ۱۰۶-۱۰۷)

او، در ایامی که در *صور/سرافیل* مقاله‌نویسی می‌کند، چه در ایران و چه در سوییس، در ستیز بی‌امان با محمدعلی‌شاه است. دهخدا از همان شماره‌های ابتدایی *صور/سرافیل*، مشروطه‌خواهی است. ناسازگار با طبع و خوی شاه و اطرافیان او است. قلمش نسبت به این‌ها بعضاً بسیار بی‌پروا و تند است. او، با ذکر نام‌های برخی از پادشاهانی که به‌قول او، «در اثر انقلابات»، از بین رفته‌اند، به «اشتباه‌کاری وزراء خائن عصر» توجه می‌کند و هشدار می‌دهد. او، «منبع این اشتباه‌کاری» را «در تمیز رشد و صحت بلوغ» می‌داند. به اعتقاد او، «اولین حرفی که وزراء خائن سدّ راه حریت و آزادی و اغفال پادشاه در صحت رشد و بلوغ ملت با اولین هیجان ملی برای استرداد حقوق لاینفک خود می‌گویند این دو کلمه است: «این ملت هنوز لایق این مذاکرات نیست» و «این دو کلمه» را باعث و بانی «سفک دماء و نهب اموال» و «هرج و مرج و ضعف قوای دول» و «بر باد رفتن خانواده‌های بزرگ سلطنتی و افناء وجود سلاطین با عزّ و تمکین» می‌داند (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۲، ۴) که از مصادیق بارز «استبداد» هستند. برای دهخدا در *صور/سرافیل*، «ستیز» با «استبداد»، بیش از همه یک مبارزه فرهنگی است. او با عیان کردن ارتباطات ناشایست سیاسی، آن‌ها را موجب ظلم و بیسطی بی‌عدالتی می‌داند. دهخدا در مقاله‌ای تند، به تاریخ ۱۱ ذی‌حجه ۱۳۲۵، به بسیاری از مخالفان مشروطه و حتی به محمدعلی شاه حمله می‌کند. گرچه، به‌سبب همه نوشته‌هایش از دایره ادب و نزاکت خارج نمی‌شود، اما تندی کلام او را تا این زمان کم‌سابقه است. او می‌نویسد: «من هم جزو همین ملت بیچاره مظلوم بودم که محض مخالفت با قانون اساسی هیجان داشتند و نگذاشتند حقوقشان پایمال بشود، نزاعی در میان نبوده و قشون کشی نشده، دو سال تمام مردم کرورها ضرر کردند و هزارها خودشان را به کشتن دادند تا این قانون اساسی را که معاهده بین سی کرور ملت و پادشاهان وقت است امضا شد، هنوز مرکبش نخشکیده بود به‌خلاف آن عمل کردند.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۱، ۱۰۶) اشاره او به «معاهده بین سی کرور ملت و پادشاهان»، ایده قرار داد اجتماعی را به یاد می‌آورد.

دهخدا، همانند بسیاری از ترقی‌خواهان روزگار خود، «قانون» را برای مهار استبداد لازم می‌دانست و در این باره عقیده دارد: «در دوره‌های استبداد محض، همان‌طور که خودسری غالباً سبب مظلومی و بدبختی قسمت غالب قوم می‌شود، گاهی هم وجود جنگ‌ها و منازعات داخلی و میل و اراده دائم‌التغییر خودسران و هواپرستی رؤسا و مدبرین امور به توزیع ثروت معاونت می‌نماید. لیکن قانون در ضمن هزاران فوائد عام‌المنفعه، بلاشک تسلط اغنیا، عبودیت فقرا و اجتماع اموال هیئت را در مراکز معین

محافظت کرده، آقائی یک قسمت و بندگی قسمت دیگر را ابدی می‌کند.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۲، ۱۶۷) سه روز قبل از به توپ بستن مجلس، به تاریخ ۲۰ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ ق. دهخدا در آخرین مقاله‌اش را در *صوراسرافیل* با عنوان «ملت و دربار» منتشر کرد و در آن به صراحت از نیات محمدعلی شاه در مبارزه با ملت و سرکوبی مشروطه‌طلبان و آزادی‌خواهان و اعمال قهر و خشونت خبر می‌دهد (اردلانی، ۱۳۷۹، ۱۲۷) و خطاب به شاه می‌نویسد: «دیگر هیچ قسم مغلطه، نه هیچ امضای مهربیضا و نه هیچ دست‌خط آفتاب نُقَط نمی‌تواند قلبِ ملت را مطمئن و بقای صلح و استدامهٔ مجلس شوری و قانون اساسی را تأمین کند.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۲، ۱۸۴) این «ستیز» دهخدا، منجر به خروج تبعیدمانند او از ایران شد.

دهخدا در «ستیز» ش با محمدعلی شاه، علی‌رغم مخالفتِ شدیدی که با او دارد، تا زمانی که در ایران است، به وادی افراط نمی‌افتد. او به‌هیچ وجه با ترور، که برخی از گروه‌ها و انجمن‌های تندرو و افراطی دنبال می‌کنند موافق نبود. می‌توان گفت، در پیش گرفتن «نوشتن» به‌عنوان یک روش برای مبارزه، همواره دهخدا را به‌عنوان یک نخبهٔ سیاسی فرهنگی نگاه می‌دارد. حتی، چنانکه در ادامه خواهد آمد، در زمان تبعیدش نیز در نوشته‌ها و نامه‌هایش، به‌هیچ وجه راه‌های افراطی و خشونت‌آمیز برخی گروه‌های سیاسی را نه تنها توصیه نمی‌کند، بلکه هرگز به دنبال آن‌ها نیست و این، نقطهٔ افتراق مهم دهخدا در مبارزه و ستیزش با استبداد، با گروه‌های افراطی زمان خود بود.

دهخدا در زمان تبعید، «ستیز» ش را با «استبداد» محمدعلی شاهی روزبه‌روز عیان‌تر کرد. یک مُسمَط و دو مقالهٔ او در *صوراسرافیل*، چاپِ ایوردون سوییس، نشان‌گر دیدگاهش به این مقوله است. مُسمَط «یاد آر ز شمع مرده یاد آر» او، در رثای میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل (۱۲۹۴-۱۳۲۶ ق)، دوست و همکار مقتولش بسیار معروف و زیبا و حزن‌انگیز است. بسیاری از اهل ادب فارسی آن را از آغازین شعرهای نو و برخی آن را «مرز شعر کهنه و نو» می‌دانند. (استعلامی، ۱۳۵۰، ۴۶؛ حسینی، ۱۳۸۵، ۱۷۲ و ستوده، ۱۳۸۳، ۱۲) این مسمط با این ابیات آغاز می‌شود:

«ای مرغِ سحر! چو این شبِ تار / بگذاشت ز سر سیاهکاری
 وز نَفحَهٔ روحِ بخشِ اسحار / رفت از سر خفتگانِ خُماری
 بگشود گره ز زلفِ زر تار / محبوبهٔ نیلگونِ عماری
 یزدان به کمال شد پدیدار / و اهریمن زشت‌خو حصارِ
 یاد آر ز شمع مرده یاد آر»
 (دهخدا، ۱۳۶۲، ۷)

او در اینجا خود را «مرغ سحر خوانده و از شب تار، سیاه‌کاری شب و اهریمن زشت‌خو، فضای ستم و استبداد، از خماری خفتگان، جامعه ستم‌دیده و غافل ایران، از سحر و طلوع آفتاب و پدیدار شدن یزدان، فرارسیدن آزادی و برچیده شدن بساط ستم و سیاهی و از شمع مرده، دوست و هم‌رزم شهیدش، جهانگیرخان صوراسرافیل، را اراده کرده است.» (صباغی، ۱۳۹۳، ۱۲۱) در بند دوم، که با بیت «ای مونس یوسف اندر این بند/ تعبیر عیان چو شد تُرا خواب» (دهخدا، ۱۳۶۲، ۷) آغاز می‌شود، دهخدا برای نشان دادن وضعیت خود و میرزا جهانگیرخان، از تلمیح به داستان حضرت یوسف بهره برده است: میرزا جهانگیر خان، یوسفی، همراه با دهخدا در زندان «استبداد» و خفقان آن روزگار، اسیر هستند. همان‌گونه که حضرت یوسف به‌هنگام تعبیر خواب همبندش از وی خواسته بود پس از آزادی، نزد صاحب خویش از وی یاد کند، میرزا جهانگیرخان نیز از همراه و مونس روزگار تلخ اسارت در زندان استبداد، یعنی دهخدا، می‌خواهد پس از آنکه روزگار جور و ستم به پایان رسید، از او، که در راه آزادی به‌شهادت رسیده بود، یاد کند. این تلمیح با فرایند بازآفرینی در فضای انتقادی سیاسی شعر دهخدا، حضوری متفاوت از ادبیات کلاسیک داشته، در آن «به‌شیوه سنتی، از حُسن یوسف و شیفتگی زلیخا سخنی به‌میان نیامده است و یکی از نمودهای نوآوری ادبی دهخدا نیز هست.» (صباغی، ۱۳۹۳، ۱۲۱)

دهخدا در این مسمط کم‌نظیر، «یزدان را (باهمان مفهیمی که ایرانیان دوران باستان برای اهورامزدا قائل بودند) در تقابل با اهریمن قرار داده تا به‌زعم خود، شکست استبداد و پیروزی محتوم و مقدر مشروطه را بیان کند.» و می‌سراید: «یزدان به‌کمال شد پدیدار/ و هریمین زشت‌خو حصار» (دهخدا، ۱۳۶۲، ۷) میرزا علی‌اکبر خان، «با خلق این تصاویر زیبا و پرمعنا»، «مرغ سحر» را به‌عنوان «منادی پایان شب و مُبشیر آغاز صبح خطاب قرار می‌دهد و از وی می‌خواهد، هنگامی که «این شب تار» از برابر «روز روشن» گریخت و یزدان (مظهر خیر) بر اهریمن (نماد شر) غلبه یافت، آن «شمع فروزانی» را به‌یاد آورد که در شب تار، سوخت و روشنی افروخت، اما به‌دست جور انبای ستمگر زمانه، نابهنگام خاموش شد و فرو مرد. در این تابلوی رنگارنگ، «شمع مرده» برای انتقال عاطفه و پیام شاعر، نقش محوری و اساسی دارد.» (مالکی، ۱۳۷۲، ۲۵)

جدای از این مسمط زیبا، دهخدا، در دو مقاله، به‌صورت مسقیم، به «ستیز» با محمدعلی شاه، و تخطئه «استبداد» او می‌پردازد و در صوراسرافیل سوییس، «ضدیت» ش را با محمدعلی شاه را به بالاترین درجه می‌رساند. در یکی از مهم‌ترین این نوشته‌ها، مقاله «طبیعت سلطنت چیست»، به روشنی بیان می‌کند مقوله «سلطنت موهبتی است الهی»، در ممالکی وجود دارد «که چهل جای علم، زور جای حق، و اوهم جای حقایق را گرفته است.» دهخدا، چنین چیزی را به این معنا می‌داند که «خداوند

متعال حقوق، حدود و اختیارات هر قطعه‌ای از زمین را به‌دست یک نفر از افراد اهالی همان قطعه گذاشته و وجوب اطاعت دیگران نیز به او در علم ازل خود گذاشته است.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۲، ۱۹۲) دهخدا در این مقاله، «استبداد» را «به‌شیوه‌ای کاملاً علمی مورد بحث قرار می‌دهد. قلم محکم و شیوا، ذهن نقاد و دقیق و دانش و علم گسترده‌ی وی به‌علاوه روح استبدادستیز او در همه‌جای مقاله نمود دارد.» دارد.» (سلیمانی، ۱۳۷۹، ۵۴) پرسش مهمی که او در اینجا طرح می‌کند این است که «منشأ حدوث این خیال در اذهان عامه چیست و حقیقت امر کدام است؟» و به‌روشنی پاسخ می‌دهد: «منشأ ضعف خیال نادان در برابر عظمت امور و بی‌اثر ماندن عقل جاهل در مقابل بزرگی وقایع است.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۲، ۱۹۵) در تکمیل این سخن، می‌نویسد: «این طبیعت انسان هر قدر ضعف جهالت بیشتر بر او غالب است بیشتر از اعمال این جهانی را از حوزه اختیارات خود استثنا کرده و نسبتش را به عالمی دیگر می‌دهد و هر چه علم و تجربه بر قوت او افزود به همان قدر دایره اختیارات خویش را توسعه داده انبساط اندازه عطاپای الهی را به‌خود درک می‌کند.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۲، ۱۹۶) دهخدا با این مقاله نشان داد سلطنت دیگر نمی‌تواند به‌راه خود به‌صورت سنتی ادامه دهد و باید مردم را در سرنوشت خودشان دخیل و همراه سازد. درمان دردهای اجتماع به‌تدریج و آهستگی و به‌دستان خود مردم درمان می‌شود و اولین نکته در این زمینه آگاهی و انتقاد سازنده است. (بهزادی و ترابی فارسانی، ۱۳۹۶، ۱۸) می‌توان گفت، این مقاله «تا حدودی ولی نه به‌صورت آشکار به جمهوری خواهی روی می‌آورد. نوع استدلال و اینکه چرا اصلاً سلطنت به‌وجود آمده و چگونه رشد کرده و چگونه رو به‌زوال رفته، این نکته مهم را پی‌گیری می‌کند، اما باز دهخدا به‌خاطر جو خاص ایران، اعتقادات مردم، سیاست‌مداران و دولت‌مردان، این حرف را بیان نمی‌کند.» (یزدانی، ۱۳۸۷، ۸۵)

در سرمقالهٔ دوم *صوراسرافیل* ایوردون، که به‌نوعی مکمل مقاله «طبیعت سلطنت چیست» است، دهخدا به‌صورت اساسی، سلطنت را مغایر با شرع می‌داند و می‌نویسد: «دین مبین اسلام با کمال پداخت پداخت از لزوم وجود سلطان بی‌خبر است... کسی که امروز سلطنت را الهی و مشروع می‌داند یادگار اساطیر ملل قدیمه را با قوانین اسلام اشتباه می‌کند.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۲، ۲۰۲) این موضوع را می‌توان می‌توان تداوم دیدگاه او در مشروطه‌خواهی در زمان حضور در ایران دانست. دهخدا، در سرمقالهٔ شمارهٔ سوم و آخر *صوراسرافیل* ایوردون، سلطنت محمدعلی‌شاه را، مطابق قانون اساسی نمی‌داند و علت آن را مواردی چون قسم‌های ناحق او به‌حمایت از قانون اساسی و مشروطه و همچنین، نداشتن تسلط بر مملکت می‌داند. به‌عقیدهٔ دهخدا «موافق قانون اساسی ایران سلطنت محمدعلی میرزا مشروط به‌برقراری اساس مشروطه است و به‌تخت سلطنتی نمی‌تواند جلوس کند مگر بعد از قسم خوردن

به‌نگهبانی قانون اساسی ایران و همان قانون اساسی ایران نیز قوانین مشروطیت را کلاً و جزئاً تعطیل‌بردار نمی‌داند و از این‌رو محمدعلی میرزا در صورتی که گذشته از عدم مساعدت و نگهبانی قانون قانون اساسی و معطل گذاشتن قانون اساسی بر ضد محتویات خود قانون اساسی مجلس را تعطیل و کلاً را مقتول و انجمن‌های ایالات را غارت می‌کند، نمی‌تواند سلطان قانونی ایران باشد و قانون اساسی اساسی ایران به هزار ادای عدالت‌خواهانه، او را غاصب و سلطنتش را غیرمشروع می‌داند.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ج ۲، ۲۱۳-۲۱۴)

به این نکته نیز باید اشاره کرد که، اگرچه برخی نظر مساعدی نسبت به انگلستان در مبارزه با استبداد داشتند ولی دهخدا، علی‌رغم اینکه با ادوارد براون انگلیسی‌روابطی داشت و او نیز از دل‌بستگان فرهنگ و زبان و مردم و از مهم‌تر جنبش مشروطیت بود، اما در هیچ‌کدام از نوشته‌های خود پیش از استبداد صغیر و پس‌از آن در تبعید، به دنبال این نبود که با توسل به انگلستان در مقابل محمدعلی شاهی قرار گیرد که در سوی روسیه ایستاده است. اگرچه او را می‌توان در تداوم استبداد ستیزی، «روس ستیز» دانست، اما به این نکته نیز توجه دارد که کشور بیگانه‌ای چون انگلستان نیز برای کشورش دول نمی‌سوزاند و علی‌رغم اینکه در زمان تبعید او و برخی دیگر از آزادی‌خواهان، ارتباطاتی از سوی برخی سیاست‌مداران و دیپلمات‌های بریتانیایی، مانند سر هنری مورتیمر دوراند، که در آن زمان در آفریقای جنوبی بود و به تحریک ادوارد براون به کمک پناهنگان ایرانی در انگلستان و عثمانی وادارد. (بنکداریان، ۱۳۹۲، ۲۴۹) اما، دهخدا علی‌رغم همه این‌ها، هیچ‌گاه به کمک بیگانه برای پیش‌برد جنبش اشاره نکرده بود و در روس‌ستیزی خود، به پیوند میان روسیه و انگلیس در سال ۱۹۰۷ و قرارداد معروف میان انگلستان و روسیه اشاره می‌کند. (طولابی، ۱۳۹۵، ۱۰۷) به باور او، در کارزار مبارزه، چون «غلبه» با محمدعلی شاه بوده است «روزنامه‌های دنیا و دوائر سیاسی و مدنی» اروپا حق را به او و هوادارانش داده‌اند. و نتیجه می‌گیرد که ملت ایران هم نه از طریق «بتهال، اثبات مظلومیت، رقابت اجانب و ائتلاف روس و انگلیس» بلکه از طریق «کسب فوری قوت» می‌توانند تجدید حیات کنند. (طولابی، ۱۳۹۵، ۱۰۹) از این‌رو، حتی همدلی او با بران ایران‌دوست انگلیسی، به این مقوله منجر نمی‌شود که بخواهد دخالت این کشور را در امور ایران و جنبش آزادی‌خواهانه‌ای که که دنبال می‌کرد، مجاز بداند.

نتیجه

دهخدا، یکی از چهره‌ها و نخبگان مهم ادبی سیاسی ایران عصر مشروطه است. او، آغاز فعالیت‌های سیاسی‌اش، مصادف با بسط مشروطه در ایران و آغاز کار مجلس شورای ملی و نیز گسترش روزنامه‌های آزادی‌خواهی چون *صوراسرافیل* بود که او در آن قلم‌فرسایی می‌کرد و مقالات طنز و جدی می‌نوشت. دهخدا، به سه مقولهٔ مهم و به‌هم‌پیوسته، در اندیشه و عمل سیاسی‌اش اعتقاد داشت و همواره آن را رعایت می‌کرد: «اعتقاد به‌نظام مشروطه» و «آزادی‌خواهی» مداوم و «ستیز با استبداد». دهخدا این سه مقوله را در آثار خود به‌صورتی مطرح کرد که می‌توان آن را «منظومهٔ» فکری منسجم دانست. این «منظومه» برآمده از ایده‌هایی بود که ترقی‌خواهان ایرانی عصر ناصری، سعی در تبیین و توصیف آن داشتند و با بهره‌گیری از «زبانی نوآیین» مفاهیمی را بسط دادند که دهخدا به‌عنوان نخبه‌ای ادبی سیاسی، در روزگار مشروطه و فراهم شدن بستر مناسب برای گسترش آن مقولات، در شعر و نوشته‌های منثور، از آن‌ها استفاده کرد. او که فارغ‌التحصیل مدرسهٔ علوم سیاسی، از مهم‌ترین مراکز ترویج و بسط مفاهیم نوآیین روزگار، بود، به‌خوبی با نظام مشروطه آشنایی داشت و زبردستی او در این بود که این مقولات را با بیانی ساده و عمیق در قالب نوشته‌های طنز، و نیز در مقالات جدی در ایران و خارج از ایران گسترش داد. تفکر «منظومه» ای دهخدا، بیش از همه بر این مبنا بود که پایه‌های نظام مشروطه مستحکم‌تر گردد. برای او، اساس، مشروطیت بود و در این راه، «ستیز» با نمادهای «استبداد» جایگاهی والایی داشت.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۹۴). *انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران (مجموعه مقالات)*، تهران، نشر گستره.
- آرین‌پور، یحیی (۱۳۷۲). *از صبا تا نیما*، جلد ۲، جلد ۲، تهران، زوآر.
- آژند، یعقوب (۱۳۸۴). *تجدد ادبی در دوره مشروطه، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.*
- اباذری، منیژه (۱۳۸۴). چرند و پرند دهخدا از دیدگاه اجتماعی، سیاسی و ادبی، *حافظ*، شماره ۲۵، صص ۲۸-۲۶.
- اتحاد، هوشنگ (۱۳۷۸). *پژوهشگران معاصر ایران*، جلد ۱، تهران، فرهنگ معاصر.
- احمدزاده، محمدمیر (۱۳۹۳). کنش‌های فکری گفتمان تشیع در رویارویی با بحران نوگرایی ایران دوره مشروطه، *پژوهش‌نامه تاریخ اسلام*، سال چهارم، شماره پانزدهم، پاییز، صص ۳۷-۵.
- اردلانی، اجلال (۱۳۷۹). *ادوار نشر فارسی در دوره مشروطه*، تهران، ژیار.
- استعلامی، محمد (۱۳۵۰). *بررسی ادبیات امروز، تهران، زر.*
- اصیل، حجت‌الله (۱۳۸۷). *دهخدا در افق روشنفکری ایران*، تهران، کویر.
- افسرده، عطاءالله (۱۳۹۸). *بررسی تطبیقی جایگاه فرد، جامعه مدنی و دولت در قانون اساسی ایران- مشروطه و جمهوری اسلامی*، رساله دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرمانشاه.
- افشار، ایرج (۱۳۵۸ الف). سال شمار زندگی دهخدا، *آینده*، سال پنجم، شماره ۷، ۸، ۹، پاییز، صص ۳۴-۳۷.
- افشار، ایرج (۱۳۵۸ ب). سندی دیگر از دهخدا، *نگین*، شماره ۱۷۲، آبان، صص ۱۶-۱۹.
- امین‌پور، قیصر (۱۳۸۳). *سنت و نوآوری در شعر معاصر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.*
- بالایی، کریستوف و میشل کویی پرس (۱۳۶۶). *سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی*، ترجمه احمد کریمی حکاک، تهران، انتشارات پایپروس.
- بامداد، مهدی (۱۳۴۷). *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*، جلد ۴، جلد ۲، تهران، کتابفروشی زوآر.
- بختیار، مظفر (۱۳۷۵). دهخدا در میان بختیاری‌ها، *کلیک*، شماره ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳، آبان تا بهمن، صص ۱۰۷-۹۸.
- بختیار، مظفر (۱۳۸۴). دهخدا در میان بختیاری‌ها و آغاز تألیف لغت‌نامه در بختیاری، *بخارا*، شماره ۴۷، بهمن و اسفند، صص ۴۳-۵۹.
- براون، ادوارد (۱۳۷۶). *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه مه‌ری قزوینی، تهران، کویر.
- بنکداریان، منصور (۱۳۹۲). بریتانیا و انقلاب مشروطه ایران (۱۹۱۱-۱۹۰۶) سیاست خارجی، امپریالیسم و اپوزیسیون، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، نشر نامک.

- بهزادی، علی و سهیلا ترابی فارسانی (۱۳۹۴). نگاهی به زندگی اجتماعی، سیاسی علی‌اکبر دهخدا، تاریخ پژوهی، شماره ۶۳ تابستان، صص ۱-۱۴.
- بهزادی، علی و سهیلا ترابی فارسانی (۱۳۹۶). تحلیل و بررسی اندیشه‌های اجتماعی دهخدا، تاریخ پژوهی، شماره ۶۸، بهار، صص ۷-۳۱.
- بیگدلی، علی (۱۳۸۵). فهم روشنفکران مشروطه‌خواه از مفهوم مدرنیته، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۱، پاییز، صص ۲۹-۵۲.
- جان‌زاده، علی. (۱۳۶۲). *علی‌اکبر دهخدا، تهران، جان‌زاده*.
- جدیدی، حمیدرضا و عباس ماهیار (۱۳۸۹). بازتاب وقایع روزگار بر سروده‌های دهخدا، زبان و ادبیات فارسی، شماره ۶۹، پاییز، صص ۱۱۳-۱۳۶.
- جدیدی، حمیدرضا و اکرم ویسکرمی (۱۳۹۱). دهخدا و بازتاب وقایع مشروطه در مقالات چرند پرند، فصلنامه تاریخ، سال هفتم، شماره بیست و هفتم، زمستان، صص ۲۱-۴۰.
- حسینی، خورشید فاطمه (۱۳۸۵). طنز و مزاح در آثار دهخدا، قند پارسی، شماره ۳۵، پاییز، صص ۱۷۱-۱۷۷.
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۸۱). *شاعران بزرگ معاصر از دهخدا تا شاملو، تهران، کومش*.
- خارابی، فاروق (۱۳۸۰). *سیاست و اجتماع در شعر عصر مشروطه، تهران، دانشگاه تهران*.
- خلیلی، محسن (۱۳۸۶). چیستی مفهوم فرنگ در گزارش‌نامه‌های تاریخی روزگار قاجار، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره چهارم، پاییز، صص ۱۱۵-۱۴۹.
- خلیلی، محسن (۱۳۸۸). جایگاه مسأله فرنگ در روایت مورخان دوران قاجار (بررسی برخی از گزارش‌های تاریخی)، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۱، پیاپی ۷۶، بهار، صص ۶۱-۶۷.
- درویدیان، ولی‌الله (۱۳۶۲). *دهخدای شاعر، تهران، انتشارات امیرکبیر*.
- درویدیان، ولی‌الله (۱۳۸۴). *دخوی نایغه؛ مجموعه مقالات، تهران، گل آقا*.
- درویدیان، ولی‌الله (۱۳۸۷). *دهخدا مرغ سحر در شب تار، تهران، انتشارات اختران*.
- درویدیان، ولی‌الله (۱۳۸۸). *گزیده کتاب‌شناسی دهخدا، تهران، دانش*.
- درویدیان، ولی‌الله (۱۳۹۳). «دهخدا و سیاست» در گفت‌وگو با ولی‌الله درویدیان، در سایت دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی به آدرس <https://cgie.org.ir>، تاریخ مطلب ۹۳/۱۲/۶، تاریخ بازدید ۱۳۹۸/۵/۴.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۹). *امثال و حکم، تهران، امیرکبیر*.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۸). *مقالات دهخدا، به کوشش محمد دبیرسیاقی، ۲ جلد، تهران، تیراژه*.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۲). *دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، تیراژه*.

- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲). *لغت‌نامه*، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، ۱۵ جلد، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- ربانی‌زاده، محمدرحیم و لطف‌الله لطفی (۱۳۹۴). ساختار قدرت در ایران عصر ناصری، جستارهای سیاسی معاصر، سال ششم، شماره چهارم، زمستان، صص ۷۷-۵۵.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۸۳). نگاهی به سیر اندیشه تجدد در ایران (از عباس میرزا تا امیرکبیر)، *مجله علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز*، شماره ۱۶، پاییز، صص ۷۴-۵۵.
- روزبه، محمدرضا (۱۳۸۱). *ادبیات معاصر ایران (شعر)*، تهران، روزگار.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۶). شکل‌گیری گفتمان انقلابی در ایران، پژوهش حقوق و سیاست، سال نهم، شماره ۲۳، پاییز و زمستان، صص ۱۴۴-۸۹.
- ساکنیان دهکردی، مهسا (۱۳۹۶). جستاری در سبک شعرای طنزپرداز عصر مشروطه با تکیه بر «افشاگری و آگاهی‌بخشی»، پژوهش‌های ادبی، سال ۱۴، شماره ۵۸، زمستان، صص ۸۰-۴۹.
- ستوده، غلامرضا (۱۳۸۳). لغت‌نامه دهخدا از آغاز تا امروز، *حافظ*، شماره ۸، آبان، صص ۱۲-۱۵.
- سلیمانی، بلقیس (۱۳۷۸). علامه قزوینی و علامه علی‌اکبر دهخدا، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، شماره ۲۲، مرداد، صص ۱۴-۱۲.
- سپاهی، علی (۱۳۸۵). شعر طنز در ادبیات سیاسی عصر مشروطه، *رشد آموزش زبان و ادب فارسی*، شماره ۸۰، زمستان، صص ۳۴-۳۲.
- صباغی، علی (۱۳۹۳). نقد و بررسی مسمط دهخدا (بر اساس رویکرد ترامتی)، *شعری پژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز*، سال ششم، شماره سوم، پیاپی ۲۱، پاییز، صص ۱۱۷-۱۳۴.
- صدری‌نیا، باقر (۱۳۷۸). دهخدا؛ مرغ سحر در شب تار، هنر، شماره ۴۱، پاییز، صص ۵۲-۴۳.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۲). تأملی درباره ایران، جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران، بخش دوم: مبانی نظریه مشروطه‌خواهی، تهران، مینوی خرد.
- ططری، علی (۱۳۸۹). سندی نویافته از دهخدا، *نامه بهارستان*، دوره ۲، سال ۲، شماره ۷، بهار، صص ۵۷۷-۵۸۰.
- طولابی، توران (۱۳۹۵). سروش استانبول: پیش درآمدی بر روزنامه‌نگاری ملی‌گرایانه و تجدّدخواه، *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، سال ۶، شماره ۲، پاییز و زمستان، صص ۷۹-۱۱۴.
- عابدی، کامیار (۱۳۷۹). *صوراسرافیل و علی‌اکبر دهخدا، یک بررسی تاریخی و ادبی*، تهران، دانشگاه تهران.
- عامری گلستانی، حامد (۱۳۸۳). *تعامل اندیشه گران ایرانی با بنیادهای مدرنیته اروپا در اواخر قاجاریه ۱۲۶۳-۱۳۳۴ قمری*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرضا.

- عبدی، صلاح‌الدین و شهلا زمانی (۱۳۸۹). طنز پردازی در مقالات «تنکیت و تبکیت» عبدالله نعیم و «چرند و پرند» دهخدا، پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دورهٔ ۱، شمارهٔ ۳، پاییز، صص ۱۰۹-۱۳۲.
- علی‌اکبر دهخدا (۱۳۸۷). ضمیمهٔ نامهٔ فرهنگستان، شمارهٔ ۳۵، زمستان.
- عنایت، محمود (۱۳۶۹). دهخدا و طنز سیاسی، کلیک، شمارهٔ ۷، مهر، صص ۱۹-۳۱.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۸۲). حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دول، در: ریشه‌های تجدید، تألیف، پژوهش و گردآوری از چنگیز پهلوان، تهران، قطره.
- کامشاد، حسن (۱۳۸۴). پایه‌گذاران نثر جدید فارسی، تهران، نشر نی.
- گلین، محمد (۱۳۸۴). آخرین گفتگوی زنده‌یاد دهخدا، بخارا، شمارهٔ ۴۷، بهمن و اسفند، صص ۱۱۶-۱۲۱.
- گنجی، مریم (۱۳۹۷). رئیس جمهوری ناکام/ جایگاه سیاسی علی‌اکبر دهخدا، در: سایت دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی به آدرس <https://cgie.org.ir>، تاریخ مطلب ۹۷/۱۲/۲۵، تاریخ بازدید ۱۳۹۸/۵/۴.
- مالکی، هرمز (۱۳۷۲). یاد آر ز شمع مرده، یاد آر! (به‌مناسبت سی‌وهشتمین سالگرد درگذشت شادروان علی‌اکبر دهخدا)، دبستان فرهنگ و هنر، شمارهٔ ۵۱، اسفند، صص ۲۴-۳۱.
- مرادی کوچکی، مریم و فتح‌الله اسماعیلی (۱۳۸۲). معرفی و شناخت علی‌اکبر دهخدا. تهران، قطره
- مستوفی، عبدالله (بی‌تا). شرح زندگانی من، ۴ جلد، تهران، کتابفروسی زوآر.
- معین، محمد (۱۳۹۳). کشف/نوشتاری از دکتر محمد معین - ۲ ترجمه احوال دهخدا، روزنامهٔ اطلاعات، چهارشنبه، ۱۳ اسفند.
- موتقی، احمد (۱۳۸۷). دین، جامعه و دولت در ایران، تهران، انتشارات موسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی.
- نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۶). هویت مدرن و ظهور گفتمان مشروطیت در ایران، مطالعات ملی، شمارهٔ ۳۲، زمستان، صص ۲۹-۵۴.
- نورانی وصال، عبدالوهاب (۱۳۴۸). سخنی چند دربارهٔ شعر معاصر، در: سه گفتار در مورد فرهنگ ایران، شیراز، دانشگاه پهلوی.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۸). جویبار لحظه‌ها، تهران، انتشارات جامی.
- یزدانی، سهراب (۱۳۸۲). سیاست در «چرند و پرند» دهخدا، تاریخ (دانشگاه تهران)، شمارهٔ ۴، بهار، صص ۲۰۷-۲۴۳.
- یزدانی، سهراب (۱۳۸۷). دهخدا تا سه گام تا محافظه‌کاری، بررسی روزنامهٔ صوراسرافیل چاپ سوییس در گفت‌وگو با دکتر سهراب یزدانی، یاد، شمارهٔ ۸۷، صص ۵۸-۱۰۲.
- یعقوبی، رضا (۱۳۷۷). زندگی‌نامهٔ علامه علی‌اکبر دهخدا با تأکید بر جنبه‌های سیاسی آن، تهران، زهد.

یمینی، پرستو (۱۳۸۴). نقش علی‌اکبر دهخدا در ادبیات سیاسی مشروطیت، *حافظ*، شماره ۱، مرداد، صص ۲۰-۲۴.

یوسفی، غلامحسین (۱۳۴۹). *دخو، جستارهای ادبی*، شماره ۲۳، پاییز، صص ۵۱۳-۵۵۲.